

# «بیانیه ما»

www.iran-archive.com

اسیبه‌ی مشترک، کادرها و اعضا مبارز انفصالی حزب توده ایران

(از سه سازمان مهاجرت) ه

فهرست

- مقدمه

- فصل اول

"انقلاب بهمن ۵۷ آشکارساز بحران نهانی جنبش کمونیستی ایران و بحران ارتانیک تاریخی  
حزب توده‌ی ایران"

- فصل دوم

"یورش به حزب، سرآغاز مرحله‌ی کیفی بحران ارتانیک حزب"

- فصل سوم

"پلنوم ۱۸ تداوم بخش بحران ارتانیک و تشدید آن تا مرز فروپاشی حزب"

- فصل چهارم

"نمایش "کنفرانس ملی" نقطه‌ی سبست تاریخی"

- فصل پنجم

"مبانی انفصال ما"

- فصل ششم

"ما چه می‌شویم و به کجا می‌رویم؟"

پایان سخن

## ”بیانیه ما“\*

کارگران و زحمتکشان مبارز ایران!  
گردان‌های رزمنده‌ی طبقه‌ی کارگر ایران!  
رفقای رزمنده و انقلابی توده‌ای!

حزب توده ایران پس از ۴۵ سال حیات خویش، اکنون در دوره‌ی تاریخی پس از انقلاب بهمن ۵۷، دچار بحرانی تمام عیار است. این بحران در متن ”چرخش بنیادی“ در اوضاع جهانی و در متن تحولات عمیق در تناسب قوا و در پیدایش صف بندی‌های نوین طبقاتی در داخل کشور، بصورت بحرانی آرگانیکی درآمده که باید آن را نقطه‌ی عطف در بحران مزمین حیات ۴۵ ساله‌ی حزب و در واقع بحران جنبش کمونیستی ایران نام نهاد. شکست انقلاب بهمن و شکست مشی استراتژیک حزب مبنی بر اعتقاد به توان رهبری نیروهای غیرپرولتری برای انجام انقلاب ملی دموکراتیک و سمت‌گیری بسوی سوسیالیسم، نقطه‌ی چرخشی در گسترش بحران در حزب محسوب می‌شود که بویژه در شرایط تحولات عظیم جهانی، ابعاد تاریخی کسب می‌کند.

دوران ما، دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم است و دهه‌ی هشتم، نوعی نقطه‌ی چرخش در این تحول عظیم در تاریخ بشریت محسوب می‌شود. سوسیالیسم وارد مرحله‌ی کیفیتا نوینی در ساختمان خویش می‌گردد. جنبش کمونیستی و کارگری کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در برابر مسائل سرنوشت‌سازی چون ایجاد جبهه‌ی وسیع ضدانحصاری و تلفیق جنبش‌های دموکراتیک توده‌ای بویژه جنبش عظیم صلح با جنبش کارگری و نیز نبرد تعیین‌کننده با کلیه‌ی مظاهر رفرمیسم و ناسیونال کمونیسم و نیز مبارزه با گرایشات نفوذاشستی قرار دارد. جنبش خلق‌های کشورهای ازبندرسته مرحله‌ی حساسی را از سر می‌گذارند که مضمون آن عبارت است از پایان یافتن دوران فروریزی سیستم استعماری امپریالیسم و ورود انقلابات ملی - دموکراتیک و آزادیبخش به عرصه‌ی اجتماعی و نبرد طبقاتی در ارتباط با شکل‌گیری تحولات ساختاری و قطب‌بندی طبقاتی جوامع مربوطه و درهم‌تنیده‌شدن مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری در یک روند واحد. شاخص این مرحله عبارت است از ژرفش گرایشات ضدسرمایه‌داری در جنبش‌های ضدامپریالیستی در کشورهای با رشد سرمایه‌داری و پیشروی قطعی بسوی سوسیالیسم در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی.

همه‌ی این تحولات عظیم در متن مبارزه‌ی مرگ و زندگی میان جنبش پرتوان صلح علیه نیروهای جنگ در سرتاسر گیتی صورت می‌پذیرد.

در گزارش سیاسی به کنگره‌ی ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی شرایط نوین چنین ترسیم شده: "بهیست و هفتمین کنگره‌ی ح.ک.ا.ش در شرایط چرخش بنیادی در زندگی کشور و در مجموع در جهان معاصر تشکیل می‌گردد... وضع نه تنها در امور داخلی به نقطه‌ی چرخش رسیده، بلکه در مسائل خارجی نیز دگرگونی در امور جهانی آنچنان عمیق و پیرامنه است که نیاز به ارزیابی مجدد و تحلیل همه‌جانبه دارد." (تاکید از ماست)

مضمون و گرایش عمده‌ی این "ارزیابی مجدد" و "تحلیل همه‌جانبه" را می‌توان در کلام دبیر کمیته‌ی حزبی مسکو در کنگره دید که می‌گوید: "در کنگره‌ی ۲۷ باز فضای آن روح بلشویکی و خوش‌بینی لنینی فراخوان برای مبارزه با کهنه و آنچه که منسوخ است وجود دارد." (تاکید از ماست)

ضرورت تدقیق تئوری انقلابی و نیز بازنگری به پراتیک در پهنه‌ی جهانی و از جمله در عرصه‌ی جنبش خلق‌های ازبند رسته را باید در ارتباط با همین "چرخش بنیادی" در جهان معاصر درک کرد. امروزه احزاب کمونیست و کارگری کشورهای واقع در حوزه‌ی جنبش خلق‌های ازبند رسته تلاش عظیمی را برای درک روندهای نو و بازنگری نقادانه به نقاط ضعف و قوت خویش در عرصه‌ی تئوری و پراتیک آغاز نموده‌اند. در میهن ما نیز یک جنبش نقطه‌ی تحولی فرارسیده است، تحولی که بیش از هر چیز باید آن را مرحله‌ای نوین در جنبش انقلابی کشور پس از تحریمی عظیم انقلاب بهمن ۵۷ بمثابه‌ی پیش درآمدی بر انقلاب قطعی آتی جستجو کرده. مضمون مرحله‌ی نو عبارت است از آرایش نوین نیروهای طبقاتی و ناسادگان سیاسی آنها و خیزش طبقه‌ی کارگر ایران پیشاپیش جنبش عمومی خلق برای کسب قدرت سیاسی با تامین سرکردگی خویش بر انقلاب آتی و ویژگی لحظه‌ی حاضر، ضعف عامل دهی در برابر تضاح عاملی عینی است. جنبش سراسری نیرومند ضد جنگ و مبارزات وسیع کارگری به موازات ناتوانی عمیق رژیم سراپا بحران زده، توان بالقوه‌ی عظیمی برای تعرض در خود نهفته دارد. اما ضعف عامل ذهنی که خود را سبزه در پراکندگی و تفرقه میان نیروهای مدافع خلق و در درجه اول نیروهای طرفدار طبقه کارگر نشان می‌دهد، مانع بزرگی در راه از قوه به فعل درآمدن این توان بالقوه‌ی عظیم است. در یک چنین شرایطی، بازنگری نقادانه و بدور از مصلحت‌گرانی به تئوری و پراتیک گذشته و حال جنبش کمونیستی ایران جهت غلبه بر این پراکندگی با رجوع مجدد به احکام بنیادی مارکسیسم - لنینیسم وظیفه‌ی تاخیرناپذیری محسوب می‌شود در این دور نبرد سرنوشت‌ساز، طبقه‌ی کارگر ایران تنها می‌تواند به آن نیروهای سیاسی متکی باشد که همچون بلشویک‌های روس با گذشته و تاریخ خود روشن و به دور از بیماریهای عمیق و مزمن انحرافات راست و "چپ" برخورد کرده، اعتماد طبقه و سپس توده‌ها را جلب کنند و راه آینده را ترسیم نموده و پیروزمندان آن را بیمابند.

ما پراکندگی و ضعف عامل ذهنی را با وجود جنبش کارگری و توده‌ای نیرومند در میهن ما و بطور کلی با بلوغ عینی در تضاد می‌بینیم و بحران و مبارزه‌ی فراگیر ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی ایران را در جهت زایش و بالندگی، یعنی حل تضاد فوق‌الذکر می‌دانیم.

از اینرو جمع‌بندی بیروزی‌ها و شکست‌های جنبش کمونیستی ایران امری است که فراروی همه‌ی گردان‌های طبقه‌ی کارگر ایران قرار دارد. حزب توده ایران بمثابه قدیمی‌ترین جریان

جنبش کمونیستی ایران و به لحاظ سهم بزرگش در انحرافات، بزرگترین مسئولیت را در قبال برخورد با گذشته خویش دارد.

## فصل اول انقلاب بهمن ۵۷ آشکارساز بحران نهانی جنبش کمونیستی ایران و بحران ارگانیک تاریخی حزب توده‌ی ایران

انقلاب بهمن هرچند شکست خورد اما چون هر انقلاب عظیم مردمی نقش خود را بمثابة "تمرین بزرگ همه‌خلقی" (به تعبیر لنین) و "لوگوموتیو تاریخ" (به تعبیر مارکس) بر تار و پود جامعه ایران برجای گذاشت.

در آستانه‌ی انقلاب بهمن ۵۷، ایران بدنبال اصلاحات ارضی نواستعماری و تعمیق روند تقسیم بین‌المللی کار سرمایه‌داری، کشوری با رشد متوسط سرمایه‌داری محسوب می‌شده شیوه‌ی مسلط تولید سرمایه‌داری، و طبقه‌ی مسلط در ائتلاف طبقاتی حاکمیت بورژوازی در شکل الیگارشی مالی-صنعتی وابسته بوده در یک چنین شرایطی که دو قطب اصلی جامعه معاصر یعنی پرولتاریا و بورژوازی در جامعه‌ی ما روند شکل‌گیری تاریخی خود را طی کرده بودند، حل تضاد عمده‌ی جامعه، یعنی تضاد خلق با امپریالیسم تنها از کانال تعمیق مبارزه‌ی طبقاتی علیه سرمایه‌داری امکان‌پذیر بود. این شرایط ایجاب می‌کرد که در قبال صف نیرومند بورژوازی ایران، وحدت سیاسی و ایدئولوژیک طبقه‌ی کارگر و به تبع آن وحدت سازمانی آن تامین می‌شد تا مسئله قدرت سیاسی، نه به سود بورژوازی، بلکه به سود طبقه‌ی کارگر و متحدان طبیعی آن حل می‌گشت. مسئله مرکزی این بود که پراکندگی سیاسی و سازمانی طبقه‌ی کارگر قهرا راه را برای بورژوازی جهت غلبه بر امواج انقلاب، خالی می‌گذاشت و این خود یکی از مهم‌ترین عوامل شکست انقلاب محسوب می‌شده. به عبارت دیگر، در شرایط جامعه‌ی قطبی‌شده‌ی ایران، به لحاظ حضور مادی دو قطب اصلی جامعه‌ی حاضر، نیروهای بینابینی قادر به حیات مستقل از این دو قطب نبودند و جبرا سرگردگی بورژوازی بمعنای شکست انقلاب بود. به این علت می‌توان گفت که انقلاب بهمن قبل از هرچیز بخاطر پراکندگی ایدئولوژیک و سازمانی طبقه‌ی کارگر و عدم کسب قدرت سیاسی توسط او و متحدانش دچار شکست شده. اما به اعتقاد ما پراکندگی و تشتت در حیطه‌ی نیروهای طرفدار طبقه‌ی کارگر در آستانه‌ی انقلاب و پس از آن معلول یک سلسله عوامل عینی و ذهنی بود

---

بررسی جامع و تحلیلی از روندهای انقلاب بهمن در چارچوب بیانیه نمی‌گنجد، لذا آن را به فرصتهای بعدی موکول می‌کنیم. در اینجا تنها ملاحظاتی آورده می‌شود که به روشن شدن مضمون بحران فعلی جنبش کمونیستی ایران کمک می‌کند.

که عمده‌ترین آنها را می‌توان در وجود بیماری‌های ناشی از انحرافات راست و "چپ" در جنبش کمونیستی ایران دید.

رشد بیماری‌های اپورتونیزم چپ با بروز پدیده‌ی جهانی مائوئیسم و انعکاس قانونمند آن در ایران، درکنار مشی مبارزه مسلحانه جدا از توده، با آنهمه تنوع شدید در افشار مبانی کهنه و نو پس از اصلاحات ارضی امری طبیعی بوده. این بیماریها بخاطر وجود اپورتونیزم راست و بی‌عملی حزب توده ایران، تاثیرات بیش از حد وسیعی برجای گذاشت که تا انقلاب بهمن ۵۷ نیز عوارض شدید خود را حفظ کرده از سوی دیگر، اپورتونیزم راست و رفرمیسم که بطور عمده در حزب توده‌ی ایران ریشه داشت، از یک سو به تشدید گرایشات آوانتوریستی چپ مساعدت می‌کرد و از سوی دیگر خود از عوامل موثر درسترونی ایده‌ای در برخورد به جنبش واقعا موجود جهت سمت دادن آن به سوی اهداف استراتژیک پرولتاریا می‌گشت، بقول لنین:

"آنارشیزم غالباً نوعی کیفی گناهان اپورتونیستی جنبش کارگری بوده است. هر دوی این کج‌رویهای گریه، مکمل یکدیگر بوده‌اند." (لنین، بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم انتشارات حزب توده ایران، ص ۱۵)

فقر آگاهی‌های مارکسیستی در جامعه‌ی دیکتاتورزده‌ی ایران از یکسو و تحریفات اپورتونیستی حزب از تئوری انقلابی از سوی دیگر، بیش از پیش به تشنگی فکری و لاجرم سازمانی مجموعه‌ی نیروهای طرفدار طبقه‌ی کارگر دامن می‌زد. مبارزه‌ی نظری و تبلیغاتی حزب علیه گرایشات چپ‌روانه که بیشتر ملهم از جنبش جهانی کمونیستی بود، در جای خود تاثیر خاص خویش را بر مبارزان راه طبقه‌ی کارگر برجای گذاشت و بطور کلی مبارزه علیه انحرافات چپ به وجه تشخیص حزب توده ایران در جنبش کمونیستی ایران بدل شده. اما این مبارزه، با مبارزه‌ی قطعی با تمامی مظاهر اپورتونیزم راست و رفرمیسم در درون حزب و در برون در عرصه‌ی مشی سیاسی و استراتژیک بطور همزمان انجام نشد و عدم مبارزه با اپورتونیزم راست، این دین تاریخی ادا نشده جنبش کمونیستی ایران در متن ناتوانی فکری نیروهای بالنده‌ی چپ غیرتوده‌ای، کلاف سردرگمی را بوجود آورد و بد نقطه‌ی بحران‌های آتی در جنبش کمونیستی و نیز تشدید بحران درون حزب بدل گشت. به این ترتیب، انقلاب بهمن ۵۷ تمامی ضعف‌های جنبش کمونیستی ایران را به سطح کشید و آنها را در معرض دید قرارداد. تجربه انقلاب بهمن نشان داد که جنبش کمونیستی ایران بخاطر آلودگی به انحرافات مزمن راست و "چپ" نمی‌توانست همچون بلشویک‌ها که در دوره‌ی مبارزه علیه انحرافات مذکور آبدیده شده بودند، نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر ایران را به انجام رساند. سیم بزرگ از این ناتوانی برعهده‌ی حزب توده‌ی ایران است که قدیمی‌ترین عنصر این مجموعه محسوب می‌شد.

جنبش چپ مارکسیستی - لنینیستی، علیرغم آلودگی به بیماریهای سکناریستی و ناسیونال کمونیستی و مظاهر مختلف انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی، در مجموع سیر بالنده‌ای طی کرد و توانست در پرتو درس‌های انقلاب بهمن و تجارب خونین خویش تا حد زیادی با این بیماریها مرزبندی نماید.

انقلاب بهمن درعین حال نشان داد که سیاست استراتژیک حزب که در جریان مبارزه‌ی فراکسیونیستی و بدون شناخت جامعه‌ی قطعی شده‌ی ایران تدوین و اجرا گشت، دقیقاً بعلا درهم‌ریختگی مرزبندی ایدئولوژیک با اپورتونیزم راست به یک مشی رفرمیستی بدل شد و به

جبهه‌سائی کامل در برابر نیروهای غیرپرولتری و از آن بدتر بورژوازی منجر گشت. حزب توده‌ایران بدون سمت‌گیری تمام عیار و تمرکز کامل نیرو برای حل اساسی‌ترین مسئله‌ی انقلاب اجتماعی، یعنی کسب انقلابی قدرت سیاسی و بدون روشن کردن مضمون طبقاتی ائتلاف‌ها، "شرط اساسی تأمین پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک" را ایجاد جبهه‌ی واحد کلیه‌ی نیروهای ملی و دموکراتیک" می‌داند. (اسناد و دیدگاهها - سند پلنوم ۱۵ - ص ۶۹) به این ترتیب بدون ارائه‌ی تعریف جامع طبقاتی از این "نیروهای ملی - دموکراتیک" و بدون تعیین مناسبات اساسی طبقات و ظرفیت انقلابی طبقه‌ی کارگر بمثابة‌ی عنصر سرکرده در هر ائتلاف دموکراتیک - پتانسیل‌های طبقات مختلف اجتماعی آنچنان مخدوش می‌گردد که گوئی تفاوت ماهوی میان اقشار و طبقات خلقی وجود ندارد. طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی قطبی‌شده‌ی ایران که خود یکی از دو قطب اصلی جامعه را تشکیل داده، بعنوان جزئی از نیروهای درون جبهه‌ی واحد ضدامپریالیستی تنزل داده می‌شود و علیرغم تأکید نقش آن در گفتار، هیچ جا به ضرورت خدشه‌ناپذیر سرکردگی آن اشاره نمی‌شود. \*

تداوم این دیدگاه در عمل و در برخورد به جنبش، سرانجامی جز افزایش شدن شعار - جبهه‌ی متحد خلق برهبری امام خمینی، بمثابة تنها راه تداوم و پیروزی انقلاب (!) نداشته و نمی‌توانست داشته باشد. حزب هرگز اعلام نمی‌کند که بدون تأمین سرکردگی پرولتاریا بر انقلاب ملی و دموکراتیک در دوران تاریخی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم انقلاب شکست خواهد خورد و ماهیت طبقاتی حاکمیت سرنوشت انقلاب را رقم خواهد زد. حزب در مبالغه در ظرفیت نیروهای غیرپرولتری حاکم و در تداوم گرایش رفرمیستی در کم‌بها دادن به نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر تا آنجا پیش می‌رود که گویی این نیرو حتی قادر به برانداختن استثمار فرد از فرد می‌باشد:

"بگذارید همین عدالت اجتماعی که شما (منظور حزب جمهوری اسلامی است) بیانگر آن هستید و

---

\* در برنامه‌ی حزب مصوب پلنوم ۱۵ در باره طبقه‌ی کارگر چنین می‌خوانیم: "طبقه‌ی کارگر به عامل موثرتر و مهم‌تری (تنها موثرتر!) در حیات اقتصادی - اجتماعی کشور مبدل شده است. . . و این طبقه نقش پیوسته مهمتر و موثرتر (تنها موثرتر!) در حیات اقتصادی و اجتماعی ایفا خواهد کرد. . . (اسناد و دیدگاهها، اسناد پلنوم ۱۵ ص ۶۸۵، تأکید از ماست) نکته‌ی حالب اینست که همین نقش ("موثرتر و مهمتر") عیناً در طرح برنامه‌ی هیئت سیاسی پلنوم ۱۸ در "نامه مردم" شماره ۸۴ تکرار می‌گردد.

\* در مقابل این جمع‌بندی حزب، احزاب برادری در جمع‌بندی تجارب خود به این نتیجه رسیده‌اند: "شرایط برای اجرای این مهم (یعنی برنامه‌ی انقلاب دموکراتیک و ملی) تنها بوسیله سوسیالیسم و نیروهای آگاه آن و تنها زمانی تأمین می‌شود که طبقه‌ی کارگر رهبری انقلاب دموکراتیک ملی و مواضع اصلی در اتحاد طبقاتی دموکراتیک - انقلابی روند انقلابی را کسب کند." (منتخبی از سخنرانی‌ها و گزارشات کنفرانس علمی بین‌المللی برلین اکتبر ۸۰، ص ۲۴-۲۵ سخنرانی س. سعد عضو ک. م. ح. ک. لبنان)

قانون اساسی آن را تصریح کرده، یعنی برانداختن استثمار فرد از فرد را با هم پیاده کنیم...»  
(پرش و پاسخ، ۳۰ آذر ۶۰)

به این ترتیب مشی رفرمیستی حزب و شکست آن در انقلاب، در کنار تشتت فکری در نیروهای مختلف جنبش کمونیستی، به بحران فعلی در این جنبش منجر می‌گردد. به اعتقاد ما شاخص این بحران عبارت است از خلا مشی استراتژیک پرولتاریا برای انقلاب آتی. مانع اساسی در تدوین مشی، در شرایطی که مرزبندی با انحرافات "چپ" در کلیت خود صورت گرفته، وجود رسوبات اندیشه‌های رفرمیستی و گرایشات اپورتونیستی در جنبش می‌باشد. بدون در نظر گرفتن ماهیت مرحله‌ی انقلاب و سرشت حاکمیت ناشی از آن و صرفاً تکیه بر برنامه‌ی اجتماعی - اقتصادی و نادیده گرفتن نیروهای طبقاتی اجراکننده‌ی آن، تدوین استراتژی واقعی پرولتاری غیرممکن است.

اگر بخواهیم درس‌های انقلاب بهمن در عرصه‌ی جنبش کمونیستی را ترازبندی کنیم، باید بگوئیم که انقلاب بهمن همه‌ی بیماریهای مژمن را به‌سطح کشید و برای حل آنها شرط بنیادی زیرین را قرارداد:

مرزبندی قطعی با اپورتونیسم راست و رفرمیسم از سوئی و تکمیل مرزبندی با انحرافات چپ از سوی دیگر، با رجوع مجدد به لنین کبیر در پرتو درس‌های جنبش جهانی و جنبش انقلابی در دو دهه اخیر،

## فصل دوم

### بورش به حزب، سرآغاز مرحله‌ی کیفی بحران ارتگانیک حزب

واقعیت این است که بورش به حزب از سوی رژیم ج.ا. با تمامی صف‌بندی‌های درونی‌اش بن‌بست محتمم خط‌استراتژیک حزب مبنی بر "تشکیل جبهه‌ی متحد خلق به رهبری امام خمینی" و اصولاً برداشت تئوریک رهبری حزب از تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی و انطباق نادرست آن بر شرایط مشخص ایران را نشان داد.

این بورش تفاوت‌های با بورش عادی ارتجاع به حزب انقلابی مارکسیست - لنینیست داشت. لنین می‌آموزد:

"احزاب انقلابی باید دانش خود را تکمیل کنند، شیوه‌ی حرمض را آموخته و انک این دانش را با دانش دیگری یعنی چگونگی شیوه‌ی صحیح‌تر عقب‌نشینی درآمیزند... از میان تمام احزاب شکست‌خورده‌ی اپوزیسیون انقلابی، بلشویک‌ها عقب‌نشینی خود را از همه منظم‌تر و با حداقل زیان برای ارتش خود و حداکثر حفظ هسته‌ی آن و کمترین تصفیه و انشعاب (از نظر عمق و زیان‌پذیری آن) و کمترین ضعف روحی انجام دادند." (بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم - چاپ فارسی انتشارات حزب توده‌ی ایران، ص ۱۲)



حزب توده ایران بدلیل بحران مزمن ساختاری درون خویش یکبار دیگر دچار عقب‌نشینی هزیمت‌بار گشت و عملاً نتوانست به شیوهی بلشویکی، شکست را تحمل کرده و در برابر توده‌ها دچار بی‌اعتمادی نگردد. علل اساسی این پدیده را باید قبل از هرچیز در وجود اپورتونیسم مزمن سیاسی و بوروکراتیسم حاد تشکیلاتی و عدم مرزبندی قطعی با اشتباهات گذشته از سوی حزب دانست. شیوه مبارزه درون حزبی در سالهای دهه‌ی ۵۰ همچون گذشته، بدون اتکا بر قضاوت مستقل توده‌ی حزبی و تمامی توده‌های خلق و تنها با اهرم بوروکراتیسم تشکیلاتی و فراکسیونسیم متداول در حزب صورت گرفت. دوری از جنبش واقعا موجود و ناتوانی در شناخت تار و پود جامعه به برداشت نادرست از تئوری انقلابی و نیز عدم انطباق خلاق آن بر شرایط مشخص جامعه‌ی ایران منجر شده استراتژی حزب در انقلاب بهمن که بر مبنای برنامه‌ی سال ۵۴ استوار بود، بهمین علت در مجموع خود، آلوده به گرایش توقف‌ناپذیری به دنباله‌روی، ناتوانی در درک ضرورت کسب قدرت از پائین، به نمایندگی از طبقه‌ی کارگر، جبهه‌سائی در برابر نیروهای غیرپرولتری و توهم‌برانگنی در مورد توان انقلابی آنها، مخدوش کردن مرز آگاهی کمونیستی با مشرب‌های غیرپرولتری و غیره... بوده. بوروکراتیسم تشکیلاتی و کیش فردپرستی که خود محصول مبارزه‌ی درون حزبی عقیم و بدور از قضاوت مستقل بدنه بود، بنوبه‌ی خود موجب عدم پیدایش مکانیزمهای ضرور برای انعکاس نظرات توده‌ی حزبی در مشی حزب می‌گشت و این امر مانع اصلاح مشی عمیقاً رفرمیستی و راست‌روانه حزب در جریان تحولات انقلاب بهمن از سوی توده‌ی حزبی شد و حزب را در جریان یورش دشمن، به مرز فاجعه‌ی هستی‌سوز کشاند.

جوهر مشی حزب در جریان انقلاب بهمن که در شعار "جبهه‌ی متحد خلق برهبری امام خمینی" تبلور یافت، عبارت بود از بی‌اعتمادی به نقش تاریخ‌ساز طبقه‌ی کارگر و ضرورت خدشه‌ناپذیر سرکردگی آن بمثابة تنها تضمین پیروزی و تداوم انقلاب، قربانی کردن منافع استراتژیک در برابر منافع تاکتیکی و قهرا مخدوش کردن مرز میان متحدان استراتژیک و متحدان موقت و در نهایت مرز بین متحدان و دشمنان طبقاتی. عمق خطای استراتژیک حزب را در این کلمات می‌توان مشاهده کرد:

"... ما اعلام کردیم که پشتیبانی حزب توده‌ی ایران از خط ضدامپریالیستی و مردمی امام خمینی جنبه‌ی استراتژیک دارد، این مطلب با نهایت صراحت در اعلامیه پلنوم شانزدهم ما در همان روزهای اول انقلاب آمده است." (پرسش و پاسخ - ۳۰ آذر ۶۰ - ص ۱۸)

و در جای دیگر:

"... بنظر ما برای پیروزی انقلاب ایران تنها یکراه وجود دارد و آن پیروی بی‌چون و چرا از خط ضدامپریالیستی و خلقی امام خمینی است." (اعلامیه ک.م.م. مناسبت عزل سنی‌صدر) (تاکید از ماست)

رهبری حزب این چنین پرولتاریا را دعوت به "پیروی بی‌چون و چرا" از رهبری غیرپرولتری (صرف‌نظر از اینکه حتی انقلابی می‌بود) می‌کرد، دعوتی که با روح مانیفست حزب کمونیست و کلیه مضامین تئوری انقلابی مارکسیستی لنینیستی مغایرت داشت. رهبری حزب در برخورد استراتژیک به جنبش واقعا موجود که تنها در پرتو درک انقلابی از وظایف پرولتاریا و پیشاهنگ سیاسی‌اش در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم از انحراف مصون می‌ماند،

مشی عمیقاً رفرمیستی اپورتونیستی را در پیش گرفت. عواملی از قبیل فقر آگاهی‌های مارکسیستی لنینیستی در جامعهی دیکتاتورزده، یکسونگری و نگرش غرض‌آلود رهبری حزب به تنوع نقطه‌نظرات در جنبش جهانی کمونیستی و سانسور نظرات نوین از جمله اسناد کنفرانس ۱۹۸۰ برلین<sup>۳۳</sup> و کیش فردپرستی لجام‌گسیخته باعث شدند که تنها پس از یورش دشمن و تنها پس از آن، عمق خطای استراتژیک حزب روشن‌گردد و توده‌ی حزبی در حالتی بهت‌زده به استقبال آینده برود. کمیته‌مرکزی در فاصله‌ی یورش اول و دوم، هنگامیکه گروه اول رهبری در زندان‌ها در زیر شکنجه قرار داشتند، در اعلامیه خود در خصوص دستگیری رهبری و کادرهای حزب، "آخرین و مهم‌ترین هدف طراحان واقعی و پشت‌پرده‌ی هجوم به حزب توده‌ایران" را "ایجاد بی‌ثباتی و زمینه‌چینی برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایران" می‌داند! حکام همین جمهوری اسلامی رهبران حزب را به مسلخ کشانده‌اند اما کمیته‌مرکزی "متأسف" است از اینکه "به اعتبار و امانت مقامات جمهوری اسلامی لطمه وارد شده‌است." (راه‌توده - شماره ۲۲ - اعلامیه ک. م. ح. ت. ۱۰)

یورش ۷ اردیبهشت و حادثه ۱۰ اردیبهشت ۶۲ بحران در مشی سیاسی و تشکیلاتی نهفته در تاریخ حزب را به سطح می‌کشاند و حزب با ازدست‌دادن نهاد رهبری و بدنه‌ی سازمانی و با به بن‌بست رسیدن مشی استراتژیک خویش وارد مرحله نوینی از بحران خود، یعنی بحران ارگانیک می‌گردد.

کمیته برون مرزی متشکل از عده‌ای از بقایای اعضا کمیته‌مرکزی و کادرهای مهاجرت، وظیفه‌ی رهبری حزب در حال عقب‌نشینی هزیمت‌بار را برعهده‌گرفت. کمیته‌برون مرزی ارگان ناتوان و بی‌ابتکاری بود که به دلائل تاریخی نخواست و نتوانست عقب‌نشینی کادرها و اعضا حزب را به یک عقب‌نشینی منظم بدل کند. کمیته برون مرزی با تمام ارگانهای تبلیغاتی خود حتی یک رهنمود روشن تشکیلاتی برای جلوگیری از مهاجرت‌های بی‌رویه و مقابله با تهدیدات دادستانی مبنی بر معرفی کردن اعضا و هواداران نتوانست ارائه‌کند. امروز هنگامیکه از فراز حوادث به پیکر کمیته برون مرزی می‌نگریم، ناتوانی تاریخی و محتوم آن امری بدیهی بنظر می‌رسد. اما در آن هنگام برای کادرها و اعضا مبارز حزب که در داخل به فعالیت خود ادامه می‌دادند و نیز برای آنهایی که بر اثر شکست چاره‌ناپذیر به مهاجرت اجباری دست زده بودند، هرروزه‌ای برای احیا حزب غنیمتی بحساب می‌آمد. اما کمیته برون مرزی و جانشین آن یعنی هیئت سیاسی منتخب پلنوم ۱۸، حامل و وارث بحران عمیقی بودند که با بک عمل جراحی جسورانه و انقلابی قابل حل بوده. ما تمامی اقدامات زیان‌آور کمیته برون مرزی و بویژه ابهام‌گویی آن در مورد نحوه‌ی برخورد به اعلامیه‌ی دادستانی و تناقض‌گویی‌های ارگان آن "راه‌توده" را، حلقه‌ای جدائی‌ناپذیر از بحران ارگانیک حزب می‌دانیم و آنها را نتیجه محتوم اقدامات جریان‌ی می‌دانیم که در تار و پود حزب توده‌ایران ریشه دوانده‌است: اپورتونیسم راست

۳۳ در مباحث کنفرانس برلین، هرمان آکسن از حزب سوسیالیست متحد آلمان ضمن سخنرانی خویش خطاب به شرکت‌کنندگان اظهار داشت: «ما حداکثر تلاشمان را بکار خواهیم بست تا حزب و مردم خویش را بخوبی با مضمون ارزشمند این کنفرانس آشنا سازیم. من تصور می‌کنم که شما هم همین کار را خواهید کرد و احزاب و سازمانهای کشور خود را از مضمون این کنفرانس و حاصل پیروزمند آن مطلع خواهید ساخت.» (اسناد کنفرانس برلین - ص ۸۷)

## فصل سوم "پلنوم ۱۸ تداوم بحران ارگانیک و تشدید آن تا مرز فروپاشی حزب"

پلنوم ۱۸ در یک چنین کلاف سردرگم و در شرایط تشتت و پراکندگی فکری و سازمانی و درست در لحظه‌ای که کادرها و اعضا حزب بمثابه گرانبهاترین سرمایه‌ی باقیمانده‌ی حزب می‌بایست نقش تاریخی خود را ایفا می‌کردند، در شرایط غیبت اجباری آنها، عمدتاً با شرکت معدود افراد باقیمانده از "مهاجرت سابق" که کوچکترین شناختی از مسائل حاد حزب و جنبش نداشتند، تشکیل شده. پلنوم بدلیل ضعف تاریخی ترکیب خود که در تمام مصوبات آن مهر و نشان خود را زد، بهیچ‌وجه نخواست و نتوانست به مرکزی‌ترین سوال در برابر حزب یعنی حداقل تحلیل اولیه‌ای از روند شکست پاسخ دهد. وظیفه‌ی مرکزی و بنیادی که در برابر این پلنوم قرار داده شده عبارت بود از بازسازی نهاد "رهبری" بعنوان اولین قدم در راه احیا حزب، ضعف بینشی و شیفتگی غم‌انگیز مجموعه‌ی حزب به احکام جزمی و بی‌روح و سطره‌ی خفقان‌آور بوروکراتیسم تشکیلاتی مانع شکل‌گیری سربخ نطفه‌های اصولی پاسخ‌تئوریک و تشکیلاتی به حلقه‌های شکست می‌شده بی‌چهرگی سیاسی و سلطه‌ی تفکر اپورتونیستی و عله‌ی مقاومت‌ناپذیر سلطه‌طلبی بوروکراتیک و تمایلات سنتی فرانکسیونیستی و بی‌توجهی نخوت‌بار به خردجمعی توده‌ی حزبی که بر اندیشه و پراتیک مجموعه‌ی هیئت‌سیاسی حاکم بود، به زنجیره‌ی گسست‌ناپذیر بحران ارگانیک حزب، حلقه‌ی جدیدی بنام "هیئت‌سیاسی منتخب پلنوم ۱۸" اضافه‌کرد. در یک چنین شرایطی، اتکا به کادرها و اعضا حزب که از آتش یک انقلاب عظیم بیرون آمده بودند و تنها عنصر مستعد برای درک روندهای نومحسوب می‌شدند، به راه برون‌رفت از این بحران می‌توانست کمک موثری کند. از همین رو اعلام موقتی بودن هیئت‌سیاسی منتخب پلنوم ۱۸ و اعلام رسمی تدارک برای تشکیل پلنوم وسع در اسرع وقت می‌بایستی در سرفصل اولین مصوبات پلنوم ۱۸ گنجانده می‌شد، راه موثری برای کاهش روند دامن‌گستر بحران اعتماد در حزب همین اقدام بود. پلنوم ۱۸ بایستی با درک این حکم‌لنینی که در شرایط تشتت فکری، نمرکز تشکیلاتی محال است، تدارک جهت بررسی سیاست گذشته‌ی حزب و تدوین مشی استراتژیک آن با تجهیز همه‌جانبه ایده‌های کادرها و اعضا را بعنوان یک وظیفه تاخیرناپذیر سیاسی و دارای اهمیت عظیم سازمانی در دستور کار خود قرار می‌داد. اما مصوبات سیاسی پلنوم ۱۸، آمیزه‌ای غریب از التقاط و ابهام‌گویی‌های کشنده و بحران‌زا بود و در هیچ‌جا، حتی اشاره‌ای به پدیده‌ای بنام اشتباه و خطا در سیاست حزب نشده. گویی میان پلنوم ۱۸ و حداقل ۲ پلنوم قبلی

از آن، خلا تاریخ وجود داشته و اصولاً مقولاتی بنام پلنوم ۱۶ و ۱۷ قابل بررسی حداقل اجمالی و اولیه نیستند. \*

هیئت سیاسی ۵ نفره، با تمامی تضاد عمیق خود با ضرورت‌های زمان، مجری فرامین پلنومی بود که برای هیچیک از مسائل حاد سیاسی، نظری و تشکیلاتی، ساده‌ترین پاسخ‌ها را نداشت. هیئت سیاسی که در برابر تجارب و خصائل انقلابی بخش اعظم کادرها و اعضاء حزب تنها در پی کسب اعتبار برای ترکیب خود بود، بزودی نشان داد که خود را موقت نمی‌داند و چنان عمل کرد که گویی از هر مشاوره‌ای، بویژه مشاوره‌ی سازمان‌یافته (و نه در اتاقهای دربسته) با کادرها (و نه تنها با آنها، بلکه با اعضاء مشاور انقلابی کمیته مرکزی) بی‌نیاز است، بر کلیه‌ی مسائل فکری و نظری جنبش تسلط دارد، بر همه رموز کار تشکیلاتی و مقابله با ترندهای پلیسی آگاه است و در یک کلام نماینده‌ی تمام‌عیار اکثریت درون حزبی در برابر اقلیت "غیرمومن" به آرمانهای حزب می‌باشد. عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هیئت سیاسی بسرعت به شیوه‌ی متداول زندگی درون حزبی یعنی فراکسیون‌بندی و تنیدن تارهای ظریف و پنهان فراکسیون شخصی خویش متوسل شدند و در مجموع فراکسیون "بزرگ و سرتاسری" کل هیئت سیاسی در برابر "بقیه‌ی حزب" را تشکیل دادند. باین ترتیب، هیئت سیاسی بمثابه تجسم مادی اپورتوننیسم و فراکسیون‌بندی و تداوم بخش انحرافات گذشته در داخل حزب، بسرعت در برابر کادرها و اعضا انقلابی که سودای دیگری خلاف روش هیئت سیاسی جهت احیا حزب با درس‌گیری از اشتباهات گذشته در سر داشتند قرار گرفت، فعالیت هیئت سیاسی را در دو گستره‌ی تشکیلاتی و سیاسی بررسی می‌کنیم:

الف - مشی تشکیلاتی: استراتژی تشکیلاتی هیئت‌سیاسی که با انحلال ضمنی هسته‌ها و گروه‌های دارای استقلال فکری از جمله کمیته داخلی و بنیانگذاری سازمان‌های ناتوان، بی‌اعتبار و بیمار مهاجرت بدون معیارهای روشن در انتخاب مسئولین آغاز شد و با میدان دادن به عناصر "فرقه‌ای" گسترش یافت، تنها در خدمت مبارزه‌ی درون‌حزبی به شیوه‌ی مرسوم قرار داشت و نه در خدمت احیا سازمان‌های حزبی داخل. این استراتژی چیزی نبود جز تصفیه‌ی تدریجی و اعلام‌نشده‌ی بدنه‌ی حزب از کادرها و اعضا انقلابی پرشور. این تصفیه که به شیوه‌های متنوع از اخراج از بالا یا با اتکا به بقیه‌ی اعضا بعنوان چماق علیه "منتقدین" گرفته تا اخراج بخاطر انتخاب محل سکونت بدون ذکر دلیل قانع‌کننده و اشکال دیگر صورت گرفت، با ارتقادادن و حمایت از عناصر گوش‌بفرمان و مطیع که آگاهانه یا ناآگاهانه حاضر به سرکوب هر نوع انتقاد بدون درک محتوای واقعی آن بودند، همراه بود. به این ترتیب هیئت‌سیاسی کام‌به‌قام و مرحله به مرحله هدف به تامین "اکثریت" دلخواه خویش در بدنه نزدیک شده. هر نوع انتقاد صرف‌نظر از نیت طرح‌کننده‌ی آن در مقوله‌ی "انتقاد بریدگان پس از شکست" با "انتقاد مرتدین از انترناسیونالیسم" یا "فراکسیون‌بندی" یا "ماجراجو و آنارشیزم" قرارگرفت و در بهترین حالت بی‌سروصدا مسکوت گذاشته شد. برای حزبی که شکستی همه‌جانبه بویژه در مشی استراتژیک را متحمل شده بود، سازماندهی جهت طرازیبندی انتقادات و نظرات کادرها و اعضا که از کوره‌ی این شکست بیرون آمده بودند ضرورت حاد و بلادرنگ داشت، اما هیئت‌سیاسی عکس این وظیفه

\* بررسی جامع احکام پلنوم ۱۸ و همچنین پلنوم‌های ۱۶ و ۱۷ و ارتباط دیالکتیکی آنها با روند تلاشی حزب از وظایف آتی ماست و ذکر آن در بیانیه ما نمی‌گنجد.

عمل کرد و نه تنها بحران اعتماد درون حزب را تشدید نمود، بلکه به امر تدارک برای پاسخگویی به گذشته جهت جلب اعتماد توده‌های خلق ضربه‌ی جبران‌ناپذیر و خردکننده‌ای وارد کرد و بسیاری فرصت‌ها را بر باد داد. هیئت سیاسی منتخب پلنوم ۱۸ بجای آماده‌سازی ایده‌ای کادرها و اعضا و تجهیز آنها با آخرین دستاوردهای تئوریک و نظری جنبش جهانی کمونیستی و سوسیالیسم واقعا موجود، سیاست سانسور نشریات را در پیش گرفت و عملا کوچکترین تلاشی برای سازماندهی انرژی جوشان کادرها و اعضا برای کار آموزشی بخرج نداد. \*

بی‌اصولی، سردگی خطوط کار، بی‌عملی و عمل ستیزی به بهانه‌های واهی و غیرقابل قبول، سرکوب نظرات انتقادی و حاملین آنها، ایجاد شبکه‌ی مخفی خبرگیری از "منتقدین هیئت سیاسی" و... بحران اعتماد درون حزب را شدید و شدیدتر کرده و بموازات آن هیئت سیاسی روز بروز بیشتر به چماق اساسنامه که خود به دو قسمت مجزا سلاخی شده بود توسل جست. از بخش "حقوق اعضا" در اساسنامه هیچ سایه‌ای در مناسبات درون حزبی باقی نماند و تنها بخش "وظایف اعضا" و "حقوق و اختیارات رهبری" برای سرکوب کادرها و اعضا مورد بهره‌برداری کامل قرار گرفت. روز بروز محیط درون حزبی مسموم‌تر شد و مبارزه قانونمند لنینی و درون حزبی که قبلا هم در حزب به شیوه‌ی فرانکسیون‌های مخفی و محترم زیرپا گذاشته می‌شد، این بار با مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر به خشن‌ترین شکل از مجرای خود خارج گشت.

اطاعت بی‌چون و چرا از هیئت سیاسی ۵ نفره، بی‌عملی، ناتوانی در دیدن کمبودها و نقائص و ناهنجاریها، استعداد در پرورنده‌سازی علیه‌اعضا "مسئله‌دار"، توانائی در انطباق با فرانکسیون‌بیم و فرانکسیون هیئت سیاسی و استعداد در زد و بندهای پشت‌پرده، توانائی در گرفتن "امتيازات" در ازای "امتيازدهی"، بی‌چهرگی سیاسی و... اینها بود معیارهای هیئت‌سیاسی برای "انتخاب" کادرها و اعضا دلخواه خویش. زندگی سه‌ساله در مهاجرت اینرا به فرد فرد رفقای مبارز ثابت‌کرد، با این روش‌ها و معیارها نمی‌توان سازگار شد. تاریخ زندگی احزاب اعلامی نشان داده که اعمال چنین روشهای ضدلنینی، مناسب‌ترین فضا را برای رخنه‌ی عناصر ناسالم و مستعد در ارکان رهبری فراهم می‌کند و اعتماد درون حزبی، این بنیادی‌ترین گوهر یک حزب انقلابی را نابود می‌سازد.

مشئ تشکیلاتی هیئت سیاسی منتخب پلنوم ۱۸ عبارت بود از بی‌عملی و عمل‌ستیزی، مشئ رکود و انجماد، مشئ فروپاشی هسته‌های داخلی، مشئ یئصفیهی حزب از مردان عمل و عناصر روشن‌بین و مشئ تامين "اکثریت" بی‌باوران کم‌آگاه و بی‌چهرگان، مشئ کدر کردن قضاوت مستقل بدنه و دریک کلام مشئ مرکزیت بوروکراتیک ضدلنینی. این مشئ نه تنها به امر تمرکز نیروی حرب و انضباط دروسی آن کمک نکرد، بلکه برعکس ارکان سانترالیسم در حزب را به مرز اضحلال کامل کشانید.

ب - مشئ سیاسی و نگرش تئوریک: در عرصه‌ی سیاسی، مشئ هیئت سیاسی ۵ نفره (و در واقع هیئت دبیران ۳ نفره) چیزی نبود جز "تکامل خلاق"! تناقض‌گوئی‌ها و ابهام‌گراییهای عمدی و

\* نکته‌ی غم‌انگیزی است که در سازمانهای حزبی مهاجرت ما، در ابتدا حتی از تهیه‌ی نشریات گروهیهای سیاسی دیگر به بهانه‌های واهی و با انگیزه‌ی "مراقبت از اعضا در برابر انحرافات" خودداری می‌شد و نشریات یومیه نیز دائما در معرض سانسور قرار داشت.

چاره‌ناپذیر پلنوم ۱۸. هیئت سیاسی ۳ سال پس از یورش، در شرایطی که مجموعه‌ی حزب در برابر سوالات بی‌شمار زحمتکشان درقبال اشتباهات و انحرافات قرارداداشت و عملاً در برابر تبلیغات دشمن طبقاتی خلع سلاح بود، با تناقض‌گویی‌های غم‌انگیز خود در ارگان مرکزی و در اعلامیه‌ها و سایر نشریات، حیثیت حزب در میان توده‌ها را به نازل‌ترین سطح تنزل داد.

لنین به نقل از نامه‌ی ۳ سال به مارکس می‌گوید:  
 “بزرگترین گناه ناتوانی حزب، موضع‌گیری مبهم و ستردگی خطوط مرزی دقیق و روشن آنست،”  
 (چه باید کرد. چاپ فارسی ح. ت. ۱ ص ۱۳)

حزب تحت “هدایت” هیئت سیاسی این چنین ناتوان است و این ناتوانی بنوبه‌ی خود محصول چیزی نیست جز وحشت بیکران از برخورد به گذشته و رجوع به اشتباهات حزب از سوی “وارثان بلامنازع حزب”. لنین معیار جدی بودن یک حزب سیاسی و معیار اعتماد توده‌ها به آنرا چنین بیان می‌کند:

“روشی که یک حزب سیاسی نسبت به خطاهای خود اتخاذ می‌کند مهم‌ترین و قطعی‌ترین ملاک سنجش جدی بودن حزب و اجرای وظایف وی نسبت به طبقه‌ی خود و توده‌ی زحمتکشان در عمل است. اعتراف علنی به اشتباه خود، کشف علل آن، تجزیه تحلیل موقعیتی که این اشتباه زائیده‌ی آن است، مطالعه‌ی دقیق برای رفع این اشتباه. این است علامت جدی بودن یک حزب، این است علامت اجرای وظایف حزبی، این است آموزش و پرورش طبقه و سپس توده‌ها.”  
 (بیماری کودکی - چاپ فارسی - مسکو ۱۹۸۴ ص ۷۸ و ۷۹) (تاکید از ماست)

هیئت سیاسی و مجموعه‌ی حول و حوش آن، حاضر به هر گذشت و دادن هر نوع امتیازی هست جز “اعتراف علنی به اشتباه” و بویژه “تجزیه و تحلیل علل زاینده‌ی اشتباهات”. زیرا وارثان اپورتونیسیم کهنه و مزمز در حزب بخوبی می‌دانند که منشا و علل زاینده‌ی اشتباهات حزب چیست و رفع این عوامل و علل مرگ سیاسی موجودیت آنهاست. برای اینان رویگردانی طبقه و توده‌های زحمتکش از حزب اهمیتی ندارد، چرا که آنان مدت‌هاست که پیوستگی خود را به طبقه و خلق از کف داده‌اند و بهمین علت بدون هیچگونه مسئولیتی “نامه‌مردم” را به عرصه‌ی تاخت و تاز نظرات و عقاید متضاد و ابهام‌ساز در توده‌ها و بدون پیوند با واقعیت جاری زندگی بدل کرده‌اند. “نامه مردم” می‌خواهد همه چیز را بدون آنکه بدریسه برخورد کنند، بهم وصل نماید و از همین روست که از روح سترگ کنگره‌ی عظیم ۴۷ ح. ک. ا. س. تنها کلیشه‌ای خشک نشر می‌یابد و از تمام “درس‌های حقیقت” این کنگره، تصویری گنگ و در جوهر خود وارونه ارائه می‌شود و بخش‌هایی از مضامین رفیق گارباچف با “اومانیت” در نشریات جداگانه سانسور می‌گردد. سایر نشریات حزب و از جمله “مسائل بین‌المللی” بمنابده چاپ رسمی فارسی مجله‌ی “مسائل صلح و سوسیالیسم” ارگان اطلاعاتی و تئوریک مشترک احزاب برادر نیز خالی از روح جوشنده‌ی زمان هستند. مغایسه‌ی اجمالی میان مقالات و مطالب اصولی و دارای اهمیت در صلح و سوسیالیسم طی دوسال ۸۴ و ۸۵ با میزان انتشار ترجمه‌ی فارسی آنها در “مسائل بین‌المللی” ابعاد فقر دهشتناک در عرصه‌ی تئوریک را در این نشریه نشان می‌دهد.

در یک چنین شرایطی، تکلیف سیاسی مبارزان داخل در این وانقسا روشن نیست و مدعیان احیا حزب درخصوص این نوسانات و ابهامات در مشی سیاسی خویش تنها در برابر سوالات

بیشمار و عدیده قرار دارند، بدون اینکه بتوانند پاسخ آنها را با نفی وجودی خویش عرضه دارند. مشی واقعی هیئت ۵ نفره را در عرصه‌ی سیاسی باید در تغییر موضع حیرت‌آور آن در برخورد به گذشته در دوران انقلاب دید که تنها طی چند ماه بدنبال اعلام محورهای پنجگانه در جزوه‌ی درون حزبی و سپس اعلام "تزهائی پیرامون ارزیابی مشی حزب در دوران پس از انقلاب" در ۳۳ صفحه، بدون امضا و تاریخ، ناآهان بی‌دلیل چرخش می‌کنده "تزهائی پیرامون..." که فاقد کوچکترین محتوای واقعی در برخورد به گذشته بود و تنها مشاطه‌گری سیاست انحرافی گذشته‌ی حزب محسوب می‌شد که جهت بحث حول آن، بخشنامه‌ی آمرانه‌ی ضمیمه‌ی آن شد مبنی بر تکمیل و تنها تکمیل چارچوب آن و لاغیر\* مشی سیاسی هیئت ۵ نفره را باید در چرخش‌های ظریف و همراه‌کننده در ارائه نقطه‌نظرات تئوریک پیرامون تئوری سنگینی سوسیالیستی و توسل به انواع شگردهای ژورنالیستی و تحریف مقالات محققین مارکسیست، برای اثبات تب‌آلود نظریات رفرمیستی خود دیده (کافی است به مقاله‌ی مندرج در شماره‌ی ۹۲ "نامه مردم" به‌عنوان مشت نمونه‌ی خروار توجه شود.)\*\*

تعریف موجز و فشرده از خط مشی سیاسی هیئت‌سیاسی منتخب بلنوم ۱۸ در یک کلام خلاصه‌می‌شود: تداوم خط اپورتونیستی راست و رفرمیستی سابق و تکامل آن تا حد فاجعه و انزوای کامل از جنبش چپ و مجموع جنبش انقلابی، ویژگی این اپورتونیسم عبارتست از استعداد شگفت‌انگیز آن در انطباق دادن خویش با هر نوع چرخش صوری به چپ و توانائی در مخفی شدن پشت شعارهای سرخ، امروز، پس از انقلاب بهمین که وظایف تاریخی پیش‌روی طبقه‌ی کارگر ایران و نیروهای سیاسی طرفدار آن می‌باشد، این مشی رفرمیستی و اپورتونیستی و راست‌روانه در تضاد کامل با نیازهای جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر قرار دارد.

فعالیت هستت سیاسی چه در عرصه‌ی سیاسی و جد در عرصه‌ی تشبلیاتی در تمامی اجزای خویش عامل نشدیدکننده بحران ارتانیک در حزب بوده و در آستانه‌ی "کنفرانس ملی" حزب را به مرز فروپاشی نهائی کشانده و بسرعت آن را به بن‌بست تاریخی خود نزدیک ساخت. ناتوانی هستت سیاسی در انطباق مشی حزب بر تحوُّت عظیم جاری و شرایط سیاسی فعلی یکی از مظاهر این بن‌بست تاریخی در جنبش جهانی کمونیستی است. ضرورت احرائی این وظیفه در تحلیل احزاب برادر با درک مسئله‌ی برونش انکاسی باند است. "جسم‌اندازه‌های تکامل جنبش کمونیستی و سطح آتی جهان سوسیالیستی قبل از سرخیز وایستد بدین است که هر یک از احزاب جقدر قادر باشند ضرر و سرخیز خود را واری و بازسازی کنند و آنها را با شرایط نوین جهانی، منطقه‌ای، ملی و محل بپوشانند و این امر در اصل سرخیز تنه‌ی دست و مسخسن وایستد بدین است که قادر باشند مسائل حاد جهان را به روشی صحیح بر موضع حل نمایند. مانعای سروس عضو دبیرخانه‌ی حزب سوسیالیست کارگری محارستان، سطح و سوسیالیسم - ترجمه‌ی انگلیسی، شماره‌ی ۳ - آوریل ۱۹۸۶ ص ۳۴

\* بحث و بررسی این "تزهائی" هرگز انجام نشد. برآ کاروان "کنفرانس‌چی‌ها" نانچیان هشتم بحث پیرامون آنها در حوزه‌های حزبی عارم "احلاس تاریخی" خود گشت!

\*\* بررسی مقالات تئوریک "نامه‌ی مردم" در فرصت‌های بعد انجام خواهد شد.

## فصل چهارم

### “نمایش ”کنفرانس ملی“، نقطه‌ی بن بست تاریخی”

در شرایطی که جراحی و احیا نهاد کمیته‌ی مرکزی در دستور روز قرارداشت، در شرایطی که کوچکترین و ساده‌ترین تدارک فکری و نظری برای بررسی ریشه‌ای سیاست گذشته‌ی حزب انجام نشده بود، در شرایطی که تدوین جدی مشی استراتژیک آتی حزب در پرتو درس‌های انقلاب و شکست مشی حزب در آن اوضاع و احوال خطیر تاریخی امروز، نه بر بستر یک مبارزه‌ی درون حزبی سالم، بلکه در جوی آکنده از بی‌اعتمادی و زیغ‌انگ‌های غیراصولی عملاً انجام نشده باقی مانده بود، در شرایطی که ساده‌ترین معیار برای برگزینی کادرها روشن نبود و در شرایطی که حزب در بحران عمیق ارگانیک خود فرورفته بود، بناگهان در مقابل چشمان حیرت‌زده‌ی توده‌ی حزبی، جماعتی از همان “اکثریت” مورد طبع هیئت‌سباسی با چاشنی معدودی از رفقای با اعتبار و صاحب رای، راهی جلسه‌ی “تاریخی” بنام “کنفرانس ملی” شدند. در برابر این جماعت که در اکثریت خود از اعتماد توده‌ی حزبی برخوردار نبودند، کوچکترین توشدای برای شرکت در مباحث قراردادده نشده بود، بجز تدارک طریف و دقیقاً طرح‌ریزی شده جهت رای‌گیری.

در تبلیغات رسمی پس از تشکیل این “اجلاس”، ادعا می‌شود که گویا “پس از ۳۸ سال حزب توده‌ی ایران موفق به تشکیل کنفرانس ملی خود شده.” اما در این تبلیغات هرگز به توده‌های مردم و رفقای مبارز داخل گفته نمی‌شود که اولاً مقوله‌ای بنام “کنفرانس ملی” در کدامیک از بندهای اساسنامه جای دارد و ثانیاً اثر حادثه‌ی ۳۸ سال پیش، یعنی کنگره‌ی دوم با انتخابات از سوی توده‌ی حزبی برگزار شد، در برگزینی افراد شرکت‌کننده، کدام عنصر انتخابی از سوی توده حزبی وجود داشت؟ “کنفرانس” در شرایطی برگزار شد که ساده‌ترین حقوق اعضا بر سر مسائل نظری در نظر گرفته نشده بود. در بک کلام “کنفرانس” در متن روندی بسیار بعریج و فاجعه‌بار و نه محصول مبارزه‌ی سالم نیروهای درونی حزب و دینامسم انقلابی آن، بلکه بر منای سرهم‌بندی غیراصولی و بدون یک پشتوانه‌ی نظری و تشکلاتی برگزار شده.

در جلسات “کنفرانس” ناگهان فرانکسیونست‌های حرفه‌ای با علم‌کردن پرچم انتقاد در پشت درهای بسته و بدور از چشم توده‌ها به پهلوانان “انتقاد جسورانه” بدل می‌شوند و با بدست‌گرفتن ابتکار عمل در امر انتقادات، همکاران و همدستان دیروزی (و بعداً معلوم شد آتی!) داد.

در یکی از شهرها، تعدادی از آنها توسط اعضا حوزه‌ها از مسئولیت برکنار شده بودند و با مورد قبول نبودن و در شهر دیگر، سازمان حزبی با آراء شکننده رای عدم اعتماد به شرکت‌کنندگان داد.



خود را در هیئت سیاسی زیر رقیب قرار می‌دهند. اما اینان نمی‌خواهند و نمی‌توانند تمام بدنه را آنچنان که شیوه‌ی لنینی است، از ماهیت اختلاف‌نظرها مطلع سازند، زیرا ماهیت این اختلاف‌نظرها و انتقادات نه بر سر مسائل اصولی، بلکه بر سر قدرت می‌باشد. اگر یک طرف این مبارزه‌ی درونی، بر سر اصل اصول و در مقابله‌ی مارکسیسم با اپورتونیسیم و انحراف ایدئولوژیک عمل می‌کرد، باید بجای جملات فردی، محتوای ایدئولوژیک اختلافات و انحرافات را با دقت لنینی و آنهم در حضور واقعی توده‌ی حزبی، یعنی در کنفرانس معتبر با شرکت نمایندگان حقیقی و حقوقی توده‌های حزبی نشان می‌داد. اگر انتقادات آتشین نه برای صحنه‌آرایی این نمایش "تاریخی"، بلکه برای امر خطیر پالایش حزب از انحرافات از اصول مطرح می‌شد، باید این سخنان داهیان‌ه‌ی لنین نصب‌العین قرار داده می‌شد که می‌گوید: \*

"باید شهامت داشت و بی‌پروا به چهره‌ی حقیقت تلخ نگریم و به آن اعتراف کرده حزب بیمار است. تب بحرانی بیکر حزب را می‌لرزاند تمام مطلب بر سر آنست که آیا این بیماری فقط "صدرنشینان تب‌دار" و آنهم فقط کسانی از آنان که در مسکو نشسته‌اند را فراگرفته یا سراپای ارگانیسیم را. در صورت اخیر، آیا این ارگانیسیم قادر است طی چند هفته (پیش از کنگره‌ی حزب و در کنگره) کاملاً درمان یابد و عود بیماری را غیرممکن سازد یا اینکه بیماری دیرپا و خطرناک از کار درخواهد آمد؟"

"چه باید کرد تا به‌درمان هرچه سریعتر و مطمئن‌تر تحقق بخشید؟ برای حصول این مقصود باید همه‌ی اعضا حزب اولاً ماهیت اختلاف نظری و ثانیاً سیر گسترش مبارزه‌ی حزبی را در کمال خونسردی و نهایت دقت بررسی کنند. هم بررسی این و هم بررسی آن دیگری ضرورت دارد، زیرا ماهیت اختلاف نظرها در جریان مبارزه بروز می‌کند، روشن می‌شود و بطور مشخص تبلور می‌پذیرد (و بی‌اندربی تغییرشکل می‌دهد) ضمناً این مبارزه در جریان عبور از مراحل ثباتون خود، همیشه در هر مرحله ترکیب و تعداد متفاوتی از مبارزان و موضعگیری‌های متفاوتی در مبارزه و غیره به ما نشان می‌دهد. باید هم این و هم آن دیگری را بررسی کرد و برای این بررسی حتماً دقیق‌ترین اسناد چاپ‌رسیده‌ای را که از تمام جوانب قابل تحقیق باشند، مطالبه‌کرد. ه. ه. (از مقاله‌ی "بحران حزب" مندرج در جزوه‌ی "لنین در مقابله با تروتسکیسم" انتشارات ح.ت.ه.ا. سال ۵۵، ص ۸۰-۷۹)

آری! تنها در یک کنفرانس واقعی در پیشگاه توده‌ها و "همه‌ی اعضا حزب" و فقط برای طرد انحرافات از اصول و منحرفین و پس از طی یک پروسه‌ی درونی تمام‌عیار و ند خلیق‌الساعده است که مبارزه‌ی درون حزبی می‌تواند به تعبیر ۸ سال "به‌حزب توان و نیرو بخشد." (لنین - جدباند کرده چاپ فارسی ص ۱)

ما می‌گوئیم مبارزه‌ی درون‌حزبی اگر بمنظور طرد انحرافات (و در مورد خاص لحظه‌ی فعلی بمنظور طرد اپورتونیسیم سیاسی و بوروکراتیسیم تشکیلاتی) صورت نگیرد، برای مجموعه‌ی حزب و

---

\* مقاله‌ی مزبور، در ۱۹ ژانویه ۱۹۲۱ در بحبوحه‌ی اقدامات خرابکارانه و انحرافی تروتسکی نگاشته شده‌است.

جنبش ارزشی بیشتر از مبارزه‌ی آوازگرانه‌ی فراکسیونها و فراکسیونبست‌ها در برنارد، بقایای اپورتونیسیم مرمزین و سلطه‌ی آن در اغلب مقاطع در تاریخ حزب و از جمله و بویژه اکنون که هیچیک از این انتقادات مشعشعانه حاصلی جز تثبیت همان عناصر و همان روش‌ها برجای نذاشته و برعکس به احیا تثبیت کمیته‌ی مرکزی در مجموع بی‌اعتبار راست منجر شده، عامل اصلی بحران ارگانیک در حزب است و اکنون تحت فشار واقعیت آنرا به ورطه‌ی فروپاشی کشانده‌است.

لنین اعتماد خود را به خردجمعی و ضرورت مطلع ساختن توده‌ی حزبی از جریان امور رهبری بارها و بارها با صدای بلند اعلام کرده‌است، ولی فراکسیونبست‌های حرفه‌ای ما، به راه خویش می‌روند. ما با این شیوه‌ی انتقاد و انتقاد از خود، روش هایدپارکی نام نهاده‌ایم که با توسل به آن، تنها می‌توان روی سه پایه رفت و برای جماعتی نیمه‌هوشیار سخنرانی کرد (چنانچه فرد فرد ما در اتاقهای در بسته‌ی رهبری، بارها و بارها انتقادات خود را به عبث مطرح کرده‌ایم) سپس پائین آمد و بدون نتیجه آرام‌گرفت و دوباره روز از روزی از نو!

از پلنوم چهارم تا پلنوم هفتم، از پلنوم هفتم تا پلنوم چهاردهم تا "کنفرانس ملی" چه سنا انتقادات شده، ولی این انتقادات نه با تکیه بر مبارزه‌ی درونی و دینامیسیم خاص آن و در پیشگاه توده‌ی حزبی و تمامی توده‌های خلق و نه با تکیه بر جوب‌خطهای روشن ایدئولوژیک در برابر انحرافات از اصول، بلکه بدون پشتوانه‌ی عملی و در جارجوب دایره‌ی تنگ رهبری و بدون مرزبندی ایدئولوژیک روشن، تنها علیه افراد و یا حداکثر علیه فراکسیون اهراد انجام‌نده و برای زمین هرگز راه بجائی نبرده‌است.

اگر مسئله رهبری "بمثابه مهمترین و تریه‌ترین مسئله" از پلنوم چهارم در حزب مطرح است، این مسئله تا به امروز پس از گذشت ۳۵ سال از خاتم حزب در "عظم‌ترین!" و پرجمعیت‌ترین نشست حزبی تاریخ حزب چگونه حل شده است؟ یا سرهم‌بندی بکر بی‌اعناری بنام کمته‌ی مرکزی و در راس آن هستت سیاسی متاثر شده‌ای که نه قادر به برده‌پوشی و نه قادر به حل بحران ارگانیک حزب است. ....

"کنفرانس ملی" که در برابر وظایف خطیری نظیر بررسی مشی گذشته و نقد علمی آن، ندوین جنبشی استراتژیک و برنامه‌ی آتی حزب در رتبه‌ی درسیهای انقلاب و تحولات عظیم داخلی و خارجی، انتخاب نهاد رهبری یعنی ترمیم سخن اصلی کمیته‌ی مرکزی، حاتم به بحران درونی و حاتم به ترمیم شرایط واقعی بران سرین واقعی و نه ضروری حزب در عرصه‌ی جنبش فرارداشت، حد کرد: انگاس بیرونی آن هستت "کنفرانس ملی" ساحار باسنی از اقدامات نحرسی و به دست بحران‌زاع هستت سیاسی منجمد شده، در بررسی و بارسی علمی-استقادی از نمانت آن در فاصله‌ی پلنوم ۱۸ و ۱۹، انتقاد جدی علمی و بی‌رحمانه عمل می‌آورد و منتصران و حداکاران را تندر می‌داد و جریان امر را بر هستت اعلام می‌کرد، اما شیباب نه این "مانش رای" نه می‌خواست و نه می‌توانست نه حالکن جدید نیست شد و در بهترین حالت از آن جز مانس‌مالی کردن قضایا و برده‌پوشی اشتباهات فاحش، کاری ساخته ننیده. ما می‌پرسیم از میان این خیل عظیم نادرها، چند درصد حاضر شدند فراد دردآلود نادرها و اعضاء مبارز و انقلابی را در سالن "کنفرانس" طنین‌انداز کند و موازین ایدئولوژیک مرمزیندی بحث انقلابی بدست ما اپورتونیسینهای دهنه کار هستت سیاسی را ترمیم نماید؟ شیباب که در پس گرد و خاک این معاشی بر سر و صدا ما

سرانجام با تثبیت هیئت سیاسی سابق، و سرهم‌بندی کمیته‌ی مرکزی مرکب از عمدتاً حواریون همین اپورتونیست‌ها بمثابه دیرپاترین و بنیادی‌ترین "دست‌آورد" اجلاس "تاریخی" روبرو هستیم\* اگر در کنگره‌ی ۲۷ ح.ک.ا.ش. فضای انتقاد شجاعانه از گذشته حاکم بود، در "کنفرانس" کذائی برعکس فضای وحشت از گذشته غلبه داشت و برخورد به گذشته سرانجام به شیوه‌ی اپورتونیست‌ها انجام گرفت\*\* ما می‌پرسیم نتیجه‌ی آن همه "انتقادات صریح از سوی خردمندان سپیدموی" چه شد؟ وقتی گرد و خاک‌ها فرونشست، چرتکه‌ها را بکار اندازیم آنگاه خواهیم دید که از این مجمع ناتوان، همان‌طور که قبلاً هم پیش‌بینی شده بود نهاد تشبیت شده و "قانونی" کمیته‌ی مرکزی راست و سترون، یک دوجین برنامه‌های سرخ تبلیغ‌شده و صورتی و یک اپورتونیسم رنگ عوض‌کرده زاده شده است! لنین در توصیف چنین چهره‌آرایی‌هایی از سوی اپورتونیست‌ها می‌گوید:

"بار دیگر این گفته‌ی صائب پارووس بشیوت رسید که گرفتن مچ یک اپورتونیست با استناد به فرمول‌ها دشوار است. او هر فرمولی را به آسانی امضای کند و به آسانی هم از آن روی برمی‌تابد، زیرا اپورتونیسم درست به معنای فقدان هرگونه اصول مشخص و استوار است...". (چه باید کرد. چاپ فارسی-ص ۱۲۹)

اکنون دیگر بسادگی می‌توان هر ۶ ماه یکبار پلنوم‌های ۳ و ۴ و ۵ و ۶ را یکی پس از دیگری قطارکرد و از موضع "اکثریت قانونی شده" هر عنصر "قانون‌شکن" را سر جای خود نشانده خیر آقایان! "کنفرانس ملی" در نهایت خود همان پیروسه‌ای را تکمیل کرد که از ۳ سال پیش، پس از پلنوم ۱۸ آغاز شده بود. پیروسه‌ای که اکنون از طریق دستگاه تبلیغاتی که کماکان در چنگ همان اپورتونیست‌های حرفه‌ای قرار دارد، بعنوان یک پیروسه‌ی تاریخی به مبارزان داخلی و توده‌های مردم حقنه می‌شود و فریادهای ما را از درون این سیستم بوروکراتیک تشکیلاتی به فریاد زیر آب بدل خواهد کرد. شاید برخی‌ها معتقد باشند که برنامه‌های سرخ و انقلابی به تصویب رسیده است

\* پلنوم ۱۹ با یک نشست و برخاست ساده، اخراج ۳ تن از اعضا مبارز مشاور و ۳ تن دیگر از اعضا مشاور و مرکزی را تصویب کرد و درست مانند سنت پلنوم ۱۷ در مورد عضو اخراجی از آن و عضو هیئت دبیران فعلی، امکان حضور در اجلاس جهت دفاع از خویش را از آنان سلب کرد و "کنفرانس ملی" ضمن صحه‌گذاشتن بر این اقدام غیرقانونی، سرانجام علاوه بر ایقا همان فرقه‌چی‌های قبلی تعدادی دیگر از اینان بهمراه تعدادی از "فرقه‌چی‌های جوان" را به ترکیب ناتوان سابق افزود و با چاشنی معدودی از رفقای مورد احترام، "نهاد قانونی" بنام کمیته‌ی مرکزی منتخب "کنفرانس ملی" (و به تعبیر تبلیغات رسمی کنگره‌ی سوم!) را پایه‌گذاری کرد.

\*\* در گزارش سیاسی به کنگره‌ی ۲۷ ح.ک.ا.ش. رفیق گورباچف در مورد درس‌های برخورد به گذشته می‌گوید: اولین درس را می‌توان درس حقیقت‌نامید تحلیل مسئولانه‌ی گذشته، راه ما را به حقیقت می‌گشاید، حال آنکه گفتن شرمگینانه و تعدیل‌شده‌ی نیمی از حقیقت، باعث کندساختن استنتاج سیاسی واقع‌بینانه گشته و سد راه پیشرفت‌مان می‌شود. لنین می‌گفت: نیروی ما، در دست‌یافتن به حقیقت است... (از گزارش سیاسی ک.م.ح.ک.ا.ش. به ۲۷مین کنگره‌ی حزب - انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ص ۲۶)

و این نقطه‌ی عزیمت برای حل بحران می‌تواند باشد. اعلام می‌کنیم که برنامه‌ی انقلابی و نوین، دستگاه اجرائی انقلابی و نوین می‌طلبد و گرنه مانند شعارهای تند ضدآمریکائی رژیم ج.ا.ه و بسیاری شعارهای پلنوم‌های گذشته و از جمله و بویژه پلنوم چهارم به ضد خود بدل شده و اعتماد توده‌ها را بکلی سلب خواهدکرد. دستگاه اجرائی امروزین حزب نه می‌خواهد برنامه‌های سرخ را اجرا کند و نه در میان توده‌ی حزبی و توده‌های مردم، بخاطر مسکوت‌گذاشتن گذشته، اعتماد و اعتباری برای اجرای آنها در دست دارد. دستگاه تشکیلاتی امروزین که زیر نظر نالایق‌ترین رهبران ۲ سال تمام شکل گرفته، اصولاً از نظر امنیتی و از نظر حداقل بنیانیهای ضرور برای دوام در برابر یورشهای پلیس تا چه حد پشتوانه دارد؟ آخر بحران اعتماد را که نمی‌توان با شعارهای آتشین رفع کرد و دستگاه اجرائی انقلابی را از دل بی‌اعتمادی‌ها برپاساخت!

به اعتقاد ما، "کنفرانس" اخیر به لحاظ سرشت پروسه‌ی تشکیل خود، به لحاظ ترکیب افراد شرکت‌کننده و نیز بخاطر سکان‌داری همان "رهبری" نه‌می‌خواست و نه می‌توانست به گسترش بحران ارگانیک حزب نقطه‌ی پایان گذارد و در مجموع تنها درباره‌ی ادامه‌ی حیات حزب توهم‌پراکنی می‌کند.

ما می‌گوئیم حزب توده‌ی ایران در پس تکمیل روند ۲ سال‌واندی فرمانروائی هیئت‌سیاسی و به لحاظ عمق بحران ارگانیک خود پس از یورش جنایتکارانه‌ی دشمن، اکنون مراحل تجزیه کامل و فروپاشی نهائی خود را طی می‌کند و تنها نمادی که از آن در جنبش باقی خواهد ماند، همان پیکره‌ی اپورتونیست متشکل در کمیته‌ی مرکزی و بخش اصلی و گرداننده‌ی هیئت‌سیاسی آن است.

یک سازمان سیاسی را درکل، مجموعه‌ای از روابط و ضوابط اساسنامه‌ای، رهبری، بدنه و تشکیلات، تاریخ گذشته و حال و برنامه و مشی استراتژیک و موازین ایدئولوژیک تشکیل می‌دهد. بر بستر تمامی این اجزا آنچه که می‌تواند این یا آن حزب را از خطر تلاشی درونی و یا بیرونی بازدارد، گوهری معنوی و جوهره‌ی حیاتی بنام اعتماد درونی و اعتماد نوده‌ها است که هر نوع شیخون فیزیکی و معنوی دشمن طبقاتی را عقیم می‌کند.

در این لحظه‌ی تاریخی، بحران اعتماد هسته و جوهر اصلی بحران ارگانیک است که حزب توده‌ی ایران را فراگرفته است. بی‌اعتمادی بدنه به رهبری بی‌اعتبار در بیکر کمرته مرکزی برآمده از "کنفرانس ملی" بی‌اعتمادی به عملکرد اساسنامه‌ای که با حسودت به و روی پاره‌ای بدل شده و دیگر نمی‌تواند بعنوان اهرم تنظیم‌کننده مبارزه‌ی درون حزبی عمل کند، بی‌اعتمادی به تشکیلاتی که مدت‌هاست از مجرای بازسازی اصولی خارج شده و مملو از خطرات سنی‌سنی نشده‌است، بی‌اعتمادی به تاریخ نگاشته شده، بی‌اعتمادی به فراکسیونسم و فراکسیونبستهای حردای معنانه حاملان شیوه‌ی مبارزه‌ی درون حزبی که بدور از چشم توده‌های حزبی و توده‌های حلق، مبارزه‌ی درون حزبی را نه در بستر مبارزه‌ی انقلابی و قانونمند-پلتونکی علیه انحرافات راست و "چپ"، بلکه به شیوه‌ی بند و بست دیپلماتیک پیش می‌برند. بی‌اعتمادی به شیوه‌ی منسوح مبارزه‌ی درون حزبی فراکسیونبستی سالهای ۵۰ که آنهم عیار واقعی خود را در بروز مجدد انحرافات راست و فرمیستی در برخورد با حاکمیت ج.ا.ه در عرصه‌ی سیاسی و بوروکراتبسم شکلیاتی و کش فردپرستی در عرصه‌ی سازمانی به عیان نشان داد، بی‌اعتمادی به "بیمه‌حقیقت" و "دورزدن

شرمگینانه‌ی مسائل ناآوار و بی‌اعتمادی به... این‌هاست جلوه‌هایی از این بحران سرطانی اعتماد در حزب توده‌ی ایران. و بر فراز تمامی این زنجیره‌ی بی‌اعتمادی‌ها، بی‌اعتمادی و بی‌باوری توده‌های کارگر و سایر زحمتکشان نسبت به حزبی قرارداد که دو بار در حساس‌ترین لحظات تاریخی به‌نگام شکست اردوی انقلاب در برابر ضدانقلاب نتوانسته بلشویک‌وار دست به عقب‌نشینی منظم، قهرمانانه و آبرومندانه بزند و بدتر از آن نتوانسته پاسخ روشن و قانع‌کننده در برابر اشتباهات خود به توده‌ها عرضه‌کند. حزبی که اکنون ۳ سال پس از یورش و شکست، هنوز حتی یک سند تحلیلی از اشتباهات خود به توده‌ها عرضه‌نکرده و خود را مارکسیست - لنینیست می‌داند و عملاً از بررسی مارکسیستی روندهای انقلاب به‌من اظهار عجز می‌کند، چگونه می‌تواند خود را پیشاهنگ توده‌ها بنامد؟ آیا سگوت حزب که به تقصیر فراکسیون حاکم اپورتونیست سه سال است که ادامه دارد، مناسب‌ترین خوراک تبلیغاتی برای ایدئولوگ‌های رژیم ج.ا.ه. نیست که بی‌شرمانه از ناتوانی مارکسیسم در درک "باغت الهی" حکومت ج.ا.ه. دم می‌زنند؟ توده‌های خلق به چنین نماد بیرونی از حزب چگونه می‌نگرند؟ و این هسته‌ی بحران ارگانیک حزب را تشکیل می‌دهد.

این بحران اعتماد در شرایطی به نقطه‌ی عطف خود رسیده که تاریخ در برابر طبقه‌ی کارگر و همه‌ی گردانهای مارکسیست - لنینیست ایران وظیفه‌ی کسب قدرت و قهرا مرزبندی قاطع با کلیه‌ی مظاهر انحرافی راست و "چپ" و پالایش درونی از انحرافات را فرارو قرار داده است. حزبی که نتواند دستاوردهای تاریخ خویش را بکارگیرد، و قادر نباشد از تاریخ گذشته و حال خویش در برابر دشمن طبقاتی و در پیشگاه توده‌ها دفاع نماید، حزبی که نتواند اعتماد از دست‌رفته‌ی بدنه‌ی خویش را اعاده‌کند، حزبی که نتواند در برابر ادعای ردیلاننه‌ی بورژوازی ایران مبنی بر "نیست مارکسیسم در ایران" (!)، با نفی دیالکتیکی و مارکسیستی تاریخ خویش جسورانه پاسخ گوید، حزبی که پس از "کنفرانس تاریخی" خویش الزاماً و قهرا ارگان مرکزی‌اش دستخوش همان تاقض‌گویی‌ها در چارچوب تنگ "تزه‌ای بررسی" خواهد بود، چنین حزبی نه با فرامین آمرانه‌ی رهبری ورشکسته و ضد‌موازین لنینی سازمانی و نه با شعارهای آتشین عاطفی و نه با تجمع مکانیکی اضداد و مبارزه‌ی فراکسیونبستی آنها با یکدیگر نمی‌تواند به حیات خود ادامه‌دهد و از نقاط مثبت تاریخ خویش دفاع نماید. چرا که تداوم حیات یک حزب انقلابی درگرو توانایی‌اش در پاسخگویی به گذشته و حال و آینده است.

"کنفرانس ملی" با دورزدن شرمگینانه‌ی گذشته و با برناماری یک کمیته‌ی مرکزی مجموعاً راست و بی‌اعتبار، نمی‌تواند با "امتیاز" دادن به این یا آن عنصر انقلابی، نه با گوشه‌ی چشم نشان دادن به این یا آن جریان انقلابی و نه با طرح صریح‌ترین "انتقادات" در اتاق دربسته و تنها با فرمهای حزبی، بحران تمام‌عیار ارگانیک خود را حل نماید. ماحصل این "کنفرانس" و برآیند نیروهای عمل‌کننده در آن از آنجا که محصول پروسه‌ی مبارزه‌ی درون حزبی آگاهانه و قانونمند نمی‌باشد، چیزی نیست جز، تداوم مرگبار بحران در باقیمانده‌ی اضداد مکانیکی، ماحصل این "کنفرانس" چیزی نیست جز ضایع شدن انرژی انقلابی ته‌مانده‌های نیروهای مبارز بدنه و خطر آلودگی آنها در سیستم ریشه‌دار بوروکراتیک و فراکسیونبستی که تاریخ و طبقه‌ی کارگر ایران فرمان دفن آنها را صادر کرده است. در شرایطی که مرزبندی قطعی ایده‌ای و سازمانی با اپورتونسم راست و فریبسم به ضرورت حاد و تاخیرناپذیر برای حل مسئله‌ی وحدت‌زدانی

سیاسی طبقه‌ی کارگر بدل شده "کنفرانس ملی" با چهره‌آرائی اپورتونیسیم راست در پشت اصلاحات و انتقادات ظاهر فریب، خطر تفرقه و انشعاب در جنبش کمونیستی ایران را تشدید کرده است. "کنفرانس ملی" چهره‌ی اپورتونیسیم سیاسی و بوروکراتیسم تشکیلاتی ضدلنینی را می‌پوشاند. صورت بی‌رمق حزب باقی‌مانده ما در کودتاهای خزانده، دینامیسم انقلابی درونی خویش را عملاً از دست داده است. تنها راه‌حل، کنار رفتن کامل و قطعی نهاد متشکل اپورتونیستی در درون حزب، یعنی خط‌بطلان کشیدن بر "دست‌آورد"های "کنفرانس ملی" است! به اعتقاد ما، وجود یک چنین حزبی که اپورتونیسیم راست در آن علیرغم وصله‌پینه‌هایی چند، شکل ارگانیک و نهادی یافته و تجسم سازمانی اپورتونیسیم راست در جنبش کمونیستی امروز ایران است، بدون مبارزه با کلیه‌ی مظاهر اپورتونیسیم راست از جمله مظاهر سازمانی آن، وحدت نیروهای طرفدار طبقه‌ی کارگر و تحقق تری تاریخی و انقلابی وحدت گردانهای مارکسیست - لنینیست ایران امکان‌پذیر نیست.

حزب برآمده از این "کنفرانس" دیگر یک حزب واحد دارای اساسنامه - رهبری و بدنه محسوب نمی‌شود بلکه مجموعه‌ای از قطب‌های متضاد است که سرانجامی جز تجزیه و تلاشی و جدائی‌های پی‌درپی در انتظار آن نیست. ما از چنین حزبی که دیگر بیانگر آرزوها و آمال انقلابیان نیست، جدا می‌شویم. چرا که برآنیم که تاخیر در افشاگری، برای جنبش کمونیستی ایران و مبارزان داخلی و توده‌های زحمتکش حتی برای یک‌روز، به تقویت تبلیغات ردیلانه‌ی دشمن طبقاتی مبنی بر به‌بن‌بست رسیدن مارکسیسم و اندیشه‌های انترناسیونالیسم پرولتری در ایران، (!) کمک خواهد کرد.

## فصل پنجم مبانی انفصال ما

ما مرزبندی قطعی خود را با مبانی اساسی اپورتونیسیم راست و رفرمیسم در عرصه‌ی ایستولویژیک و سیاسی و بوروکراتیسم تشکیلاتی در عرصه‌ی سازمانی بمثانه جزء دالکتیکی آن با حزب توده ایران اعلام می‌نمائیم:

- ۱- مرزبندی با مشی استراتژیک رفرمیستی حزب در انقلاب بهمن، مبنی بر تأیید همزیستی نیروهای غیرپرولتری و دباله‌روی از آنها.
- ۲- مرزبندی عام با تئوری رفرمیستی و اپورتونیستی امکان‌پذیری انقلاب دمکراتیک با سرکردگی نیروهای غیرپرولتری در شرایط جامعه‌ی ایران.
- ۳- مرزبندی با سیاست رفرمیستی و بی‌عملی حزب در گذشته، بویژه در دهه‌ی ۴۰ هـ.

۴- مرزبندی با عدم انطباق اهداف تاکتیکی در خدمت استراتژی و قربانی کردن منافع استراتژیک پرولتاریا در برابر منافع تاکتیکی.

۵- مرزبندی با نحوه برخورد فرمیستی با جنبش واقعا موجود و ناتوانی در شکل دادن به آن در راستای استراتژی پرولتاریا.

۶- مرزبندی با بی اعتمادی عملی به نقش تاریخ ساز طبقه کارگر.

۷- مرزبندی با مشی اپورتونیستی و فرمیستی در خصوص عدم انتقال آگاهی مارکسیستی - لنینیستی به درون جنبش کارگری واقعا موجود و محدود کردن آگاهی کمونیستی آن با تأیید اندیشه های غیر پرولتری.

۸- مرزبندی با مفهوم فرمیستی دو انقلاب جداگانه (ملی - دموکراتیک و سوسیالیستی) در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بمثابه یک روند تمام عیار جهانی، بویژه در شرایط ایران با طرفداری از تز انقلاب مداوم در مرحله ملی - دموکراتیک و سوسیالیستی بمثابه یک انقلاب با دو مرحله.

۹- مرزبندی با مشی عدم تمرکز و عدم سمت گیری برای کسب انقلابی قدرت با اتکا به توده ها از پائین و برخورد مکانیکی به پتانسیل های "بالا" در شرایط حاکمیت دمکراتیک غیر پرولتری.

۱۰- مرزبندی با فراکسیون سنی بمثابه شیوه اصلی مبارزه درون حزبی بدور از قضاوت مستقل توده حزبی و توده های خلق به عنوان شیوه ای که با الزامات امروز جنبش انقلابی طبقه کارگر در تضاد کامل قرار دارد.

۱۱- مرزبندی با موضع خصمانه در قبال نیروهای مارکسیست - لنینیست اصیل و مبارزه ی تخریبی غیر اصولی با آنها و طرفداری از مبارزه ای ایدئولوژیک سالم و خلاق در عرصه ی جنبش کمونیستی ایران.

۱۲- مرزبندی با بوروکراتسم تشکیلاتی بمثابه شیوه ی ضد لنینی و نقض کننده اصل برقراری تناسب حقوق میان وجه دمکراسی با وجه مرکزیت.

۱۳- مرزبندی با کلیه ی مظاهر کیش فردپرستی و شیوه های فردی اداره ی امور.

ما برآنیم که با یک چنین خط و مرز روشن ایدئولوژیک و سازمانی، همزیستی با اپورتونیسم نهادی شده نمی تواند در چارچوب یک حزب مارکسیستی - لنینیستی ادامه یابد. مبارزه با اپورتونیسم "قانونی" شده در حزب پس از "کنفرانس ملی" تنها با شیوه های فراکسیونستی و نه در چارچوب یک حزب واحد و دارای مشی و سازمان یکپارچه، امکان پذیر است. ما مبارزه ی درون حزبی سالم و خلاق در مجموعه ی بوروکراتیک فعلی را با توجه به اینکه الزامات انعکاس بیرونی در میان توده های زحمتکش و طبقه کارگر نخواهد داشت غیر ممکن می دانیم. ما با تجربه ی شخصی خویش به این نتیجه رسیده ایم که در چارچوب حزب موجود، تمکین بر "اکثریت" غیرقانونی و صوری یعنی فروانداختن پرچم مبارزه ی انقلابی و از اینرو تنها راه مبارزه در این چارچوب را مبارزه ی فراکسیونستی و بدور از قضاوت توده ها می دانیم. ما برای پاکیزگی صفوف خویش از آلودگیهای فراکسیونستی، برای اشاعه ی تجارب انقلابی خویش در میان توده ها، برای تأمین وحدت جنبش بر مبنای مرزبندی های اصولی با مظاهر انحرافی "چپ" و راست و برای شکل گیری صف نیروهای مبارز انفصالی از حزب، از موجودیت برآمده از "کنفرانس ملی" جدایی شوم.

برای روشن ساختن مضمون انفصال خویش به کلام لنین رجوع می‌کنیم:

“اکنون دیگر هیچ مبارز سوسیال‌دمکرات روس نمی‌تواند تردید داشته باشد که گسست قطعی جریان انقلابی از جریان اپورتونیستی ناشی از فلان عوامل “سازمانی” نبوده بلکه، تمایل اپورتونیست، به تثبیت سیمای مستقل اپورتونیسم و ادامه‌ی مشوب ساختن اذهان به کمک دعاوی کیرنچفسکی‌ها و مارتینف‌ها موجب این گسیختگی گردید.” (چه باید کرد، چاپ فارسی - ص ۱۳)

لنین در جای دیگر اپورتونیسم نمادی و شیوه برخورد با آن را چنین توصیه می‌کند:

“جنبه‌ی نسبتاً “مسالمت‌آمیز” دوران سال ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴، اپورتونیسم را ابتدا بمثابه یک حالت روحی، سپس بمثابه یک خط مشی و بالاخره یک گروه یا قشر بوروکراسی کارگری و با رفیقان نیمه‌راه خرده‌بورژوا پرورش داده. این عناصر نمی‌توانستند جنبش کارگری را تابع خود سازند، جز از این راه که هدفهای انقلابی و تاکتیک انقلابی را در گفتار قبول نمایند. آنها نمی‌توانستند اعتماد توده‌ها را به خود جلب نمایند. جز از این راه که سوگند یاد نمایند، گویا کلیه کارهای “مسالمت‌آمیز” فقط تدارکی برای انقلاب پرولتاریائی است. این تضاد دملی بود که می‌بایست وقتی سرباز کند و سر هم باز کرده تمام موضوع بر سر این است که آیا باید مثل کائوتسکی و شرکا سعی کرد چرک این دمل را بنام “وحدت” (وحدت با چرک) مجدداً وارد پیکر جنبش نمود یا اینکه بمنظور کمک به شفای کامل پیکر جنبش کارگری باید این چرک را حتی المقدور سریعتر و با مواظبت بیشتری بوسیله یک عمل جراحی، علیرغم درد موقتی شدیدی که از این عمل ناشی است از پیکر خارج گردد.” (لنین در مقاله اپورتونیسم و ورشکستگی انترناسیونال دوم - منتخب آثار فارسی ص، ۳۸۷)

## فصل ششم

“ما چه می‌شوئیم و به کجا می‌رویم؟”

### ۱- ما و نفی دیالکتیکی حزب

بنظر ما حیات حزب توده ایران با تمامی مظاهر مثبت و منفی آن، با جنبش کمونیستی و تاریخ ۴۵ ساله‌ی اخیر میهن ما پیوند خورده است. حزب توده ایران قهرمانان سترگی چون سیامک‌ها، روزبه‌ها، تیزابی‌ها، خسرو مقصودی‌ها، عسگردانش پناهی‌ها، گیتاعلیشاهی‌ها، خسرو لطفی‌ها، ناخدا افضلی‌ها و کی‌مش‌ها و صدها و صدها شهید با نام و بی‌نام دارد. حزب توده ایران، بویژه در سالهای اولیه‌ی بنیان‌گزاری خویش منشا خدمه‌ماتی تاریخی به جنبش کارگری و جنبش عام دموکراتیک میهن ماست. اشاعه‌ی آثار کلاسیک مارکسیستی - لنینیستی با تبلیغ علوم معاصر، افراشتن پرچم مبارزه با پدیده‌ی جهانی مانوئیسم در جنبش (علیرغم سهم



عظیم بی‌عملی حزب در نتیجه‌ی گسترش مائوئیسم) و... از جمله دستاوردهای مثبت آنست. در کنار این جنبه‌های مثبت، پدیده‌های عمیق منفی و در نوع خود ویرانگر در حزب بدلائل تاریخی از همان بدو تاسیس حزب شکل گرفت و رشد کرده بحران رهبری، فرانکسیونیسم و نقض آشکار و مداوم موازین لنین در عرصه‌ی زندگی درون حزبی، اشتباهات مکرر در تدوین و اجرای مشی، ناتوانی در انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط جامعه، انحراف از بسیاری از اصول عام مبارزه‌ی طبقاتی پرولتری، بی‌عملی و عدم تحرک مزمین در هنگام شدن با نیازهای جنبش، بی‌اعتمادی به خویش بمثابه‌ی نماینده‌ی سیاسی پرولتاریا، بیماری مزمین اپورتونیسم راست، سست‌عنصری رهبری در برابر سرکوب دشمن و ده‌ها و ده‌ها انحراف و نقص دیگر از مظاهر منفی حیات حزب محسوب می‌شوند. تاریخ حزب و حیات ۴۵ ساله‌ی آن، تاریخ نبرد و در اغلب موارد همزیستی اضداد است. امروز که حزب توده‌ای ایران به نقطه‌ی بن‌بست تاریخی خود رسیده‌است، ما بر آنیم که بدون نفی دیالکتیکی حزب از موضع ماتریالیستی با در نظر داشتن شرایط تاریخی فعالیت حزب، هیچ کمونیست ایرانی نمی‌تواند در برابر ادعای سخیف دشمن طبقاتی مبنی بر "بن‌بست تاریخی مارکسیسم در ایران" از حقانیت تاریخ مارکسیسم دفاع نماید. نفی مکانیکی حزب و تأیید مطلق آن، هر دو روی یک سکه‌اند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. امروز طبقه‌ی کارگر ایران و جنبش کمونیستی وابسته به‌او، به آن حداقل بلوغ لازم رسیده‌اند که با نفی دیالکتیکی حزب، و با مبارزه‌ی قطعی و بلشویک‌وار با کلیه‌ی مظاهر انحرافی راست و "چپ"، حیات درونی جنبش را از انحرافات پالایش کنند و وحدت سازمانی پیشاهنگ سیاسی پرولتاریا را تأمین نمایند. ما بررسی علمی - انتقادی تاریخ حزب را که تا بحال بخاطر مصلحت‌گرایی رهبران حزب انجام نشده، از وظایف خود و همه‌ی مبارزان کمونیست می‌دانیم. زیرا تاریخ حزب، تاریخ همه‌ی مبارزان کمونیست امروزی ایران می‌باشد.

## ۲- ما و انترناسیونالیسم پرولتری

درک ما از انترناسیونالیسم پرولتری بر این حکم لنین استوار است:

"انترناسیونالیسم در کردار، یکی و فقط یکی است و آنهم کار بیدریغ در راه توسعه‌ی جنبش انقلابی و مبارزه‌ی انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمک مالی) از این مبارزه و از این خط مشی و فقط از این خط مشی بدون استثنا و در تمام کشورهاست." (لنین - منتخب آثار فارسی - ص ۴۶۴)

لنین همچنین می‌گوید:

"رفتار سیاسی آن "انترناسیونالیست" هائی که مخالفان سرسخت و مصمم اپورتونیسم نباشند، همواره در خدمت کمک و تقویت گرایش ملی قرار خواهد گرفت. ... شاید بعضی از اینگونه افراد صادقانه خود را "انترناسیونالیست" می‌پندارند، لیکن مردم آنها را نه بر مبنای آنچه که خود می‌پندارند، بلکه بر مبنای رفتار سیاسی آنها مورد قضاوت قرار می‌دهند. ... آن طرفدار انترناسیونالیسم که در عین حال مخالف پیگیر و مصمم اپورتونیسم نباشد، فقط یک موجود خیالی است و بس." (لنین - زیر پرچم دروغین، چاپ فارسی - مسکو ص ۱۵)

ما انترناسیونالیستهای خیالی نخواهیم بود و در راه توسعه‌ی جنبش انقلابی و مبارزه‌ی انقلابی در میهن خویش با تمام توان خواهیم کوشید. ما مبارزه‌ی خود را جزو قطره‌ای از رودخانه‌ی خروشان انقلاب جهانی می‌دانیم و از اینرو

انترناسیونالیسم پرولتری را چراغ راهنمای خویش قرار داده‌ایم.

ما وفاداری بی‌خود را به خانواده‌ی جنبش جهانی کمونیستی و حزب کبیرلنین اعلام می‌داریم ما پشتیبانی از سوسیالیسم واقعا موجود را بمثابة یکی از وظایف بسیار مهم خویش تلقی کرده و از دستاوردهای معنوی و مادی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری الهام می‌گیریم و در این راه با کلیه‌ی مظاهر ضدانترناسیونالیستی نظیر ناسیونال کمونیسم، اوروکمونیسم، مائوئیسم، شوونیسم و ناسیونالیسم بورژوازی مبارزه می‌کنیم.

### ۳- ما و مسئله‌ی ملی

ما حل مسئله‌ی ملی در کشور کثیرالملل ایران را تنها در پرتو برخورد لنینی و از موضع درک انترناسیونالیسم پرولتری از آن و در صورت پیروزی سوسیالیسم قابل حل می‌دانیم و از مبارزه‌ی عادلانه‌ی خلقهای تحت ستم میهن‌مان نظیر خلقهای بلوچ، ترکمن، عرب، آذربایجانی و... و بویژه خلق کرد در راه دستیابی به حق کامل تعیین سرنوشت خویش حمایت می‌کنیم.

- ما از مبارزه‌ی همه‌ی اقلیت‌های ملی ساکن ایران در راه برخورداری از حقوق ملی و اجتماعی و فرهنگی حمایت همه‌جانبه می‌کنیم.

- ما با برخورد حزب توده‌ی ایران با جنبش‌های ملی در ایران از جمله جنبش خلق کرد و ترکمن بعد از انقلاب بهمن مرزبندی داریم.

- ما سیاست‌های حزب توده‌ی ایران را در برخورد با "حزب دمکرات کردستان ایران" بمثابة عمده‌ترین نیروی سیاسی رزمنده‌ی خلق کرد، در دوران پس از انقلاب بهمن، نادرست دانسته و آن را با امر خطیر وحدت مبارزان خلق کرد با مبارزات سراسری طبقه‌ی کارگر ایران در تضاد می‌دانیم.

### ۴- ما و جریان ره‌بابک امیرخسروی

ما نامه‌ی ۶۳ صفحه‌ای تحت عنوان "نامه به رفقا" و سایر انتشارات از این دست را سئاه بیان مواضع ره‌بابک امیرخسروی در مقطع اولیه آن تلقی می‌کنیم و آنرا در آن مقطع در مجموع فاقد روح انتقاد دیالکتیکی نسبت به گذشته دانسته و خالی از تحلیل عمیق از رندهای آتی انقلاب می‌بینیم. صرف‌نظر از بسیاری جنبه‌های افشاگرانه در فعالیت‌های این جریان، ما آنرا در مجموع آلترناتیو انقلابی در برابر اپورتونیسم متشکل در حزب توده‌ی ایران نمی‌دانیم و تا روشن شدن مواضع و عملکرد قطعی و مشخص آن در قبال موازین ایدئولوژیک و اپورتونیسم حاکم بر حزب، مرزبندی خود را با این جریان حفظ خواهیم کرد.

### ۵- ما و جنبش کمونیستی ایران

بداعتقاد ما جنبش کمونیستی ایران در پرتو رسد کبی و کفی طبقه‌ی کارگر ایران و پس از حدت تجارب عظیم انقلاب بهمن و در شرایطی که طبقه‌ی کارگر ایران به سمت کسب قدرت حمز برمی‌دارد، حرکت محکم و قطعی خود را در راه علیه بر کلیه‌ی مظاهر اجراقی ار فیل سکتاریسم، دگماتیسم، ناسیونال کمونیسم آغاز کرده و اکنون در راه مبارزه نیثائی با رفرمسم و اپورتونیسم راست به پیش می‌تارد. از این جهت با توجه به عوامل عینی و نیر عوامل ذهنی ما برآنیم که بحران فعلی در جنبش کمونیستی ایران، بحران زاینده‌ی، بالندگی و هنگرائی است و

ما سیاست حزب توده‌ی ایران در مورد حل مساله ملی در ایران را در آینده تحلیل خواهیم کرد.

جنبش کمونیستی ایران علیرغم همه کاستی‌های غیرقابل انکار، در این جهت به پیش خواهدرفت.

ما تامین وحدت سازمانی پیشاهنگ سیاسی آتی پرولتاریای ایران را که الزاما تنها با مبارزه‌ی ایدئولوژیک بی‌امان علیه مظاهر سیاسی و سازمانی اپورتونیزم راست و «چپ» قابل تحقق است، امری دور از دسترس نمی‌دانیم و برآنیم که شکل‌گیری این سنتز در وهله‌ی اول با الهام از حرکت طبقه‌ی کارگر و زندگی در درون آن، و در وهله‌ی دوم در پرتو بحث خلاق رفیقانه میان کلیه‌ی گردانهای اصیل طرفدار طبقه‌ی کارگر امکان‌پذیر است. بنظر ما کنار گذاشتن ملاحظاتی فرقه‌ای و گروهی و مبارزه با بقایای رسوبات ناشی از زخمهای گذشته در روابط میان سازمانهای مختلف، شرط مهمی برای تحقق این هدف می‌باشد.

ما در نظرات و موضعگیری‌های گردانهای مارکسیست - لنینیست ایران نظیر سازمان فدائیان خلق ایران (فدائی)، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر)، سازمان آزادی کار، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) و بویژه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) جنبه‌های مثبت و بالنده و منطقی می‌بینیم و برآنیم که همه‌ی گردانهای جنبش با برخورد جدی انتقادی و صادقانه به مشی گذشته خود و با تلاش همه‌جانبه جهت تدوین استراتژی و تاکتیک طبقه‌ی کارگر بر انقلاب آتی و بدون از برخورد های هژمونیستی و تنها از این طریق خواهند توانست خود را به سطح گردان طراز نوین طبقه‌ی کارگر و جزئی از پیشاهنگ آینده‌ی پرولتاریا ارتقا دهند. ما در عین حال بر این باوریم که امر وحدت اگزیترین مبنای غیراصولی و بدون مبارزه‌ی ایدئولوژیک و شتاب‌آلوده با انگیزه‌های مصلحت‌گرایانه صورت‌گیرد، زیانهای جدی در آینده بار خواهد آورد.

در لحظه‌ی فعلی، شرط تامین وحدت پیشاهنگ آتی طبقه‌ی کارگر ایران عبارتست از طرد قطعی و کامل کلیه‌ی مظاهر انحرافی از جمله و بویژه رفرمیسم و اپورتونیزم.

۶- ما و تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی

ما تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی بمثابه تئوری انقلابی گذار به سوسیالیسم در حوزه‌ی کشورهای جنبش‌های رهائی‌بخش ملی را یکی از دستاوردهای فوق‌العاده ارزشمند جنبش جهانی کمونیستی در عرصه‌ی تئوری انقلابی می‌بینیم. در پی تحولات ساختاری و سیاسی عظیم و انباشت تجارب توده‌ها در کشورهای واقع در این محدوده انقلابات واقع در این منطقه از لحاظ مضمون اجتماعی بشدت غنی شده و از اینرو بازنگری نقادانه به تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی از سوی جنبش جهانی کمونیستی بویژه از اواسط دهه‌ی ۷۰، به‌غناهی تئوری و اصلاحات حدی در آن انجامیده و مضمون آنرا تکامل بخشیده‌است. در حال حاضر اصلاحات جدید بنیادی در اسناد برنامه‌ای بسیاری از احزاب برادر شناسانده شده‌است. در نظرات نوین عمدتا مبالغه در نقش و توان خرده‌بورژوازی و سایر نیروهای غیر پرولتری در انقلابات دموکراتیک زیان‌آور ارزیابی شده و نقش قطعی و بی‌چون و چرای رهبری طبقه‌ی کارگر در آن تاکید گشته و تعریف دقیق و جامع از دموکراسی انقلابی در انطباق با تحولات نو و با توجه به شرایط مشخص هر کشور امری ضرور تلقی می‌گردد. بنظر ما سمت‌گیری سوسیالیستی مرحله‌ی درهم‌تنیده‌ای از انقلاب سوسیالیستی است.

ما برآنیم که برداشت حزب توده ایران از تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی، کهنه و رفرمیستی و بدون ارتباط زنده با واقعیات جاری جامعه می‌باشد انطباق کلیشه‌ای این تئوری که خود نیاز به

اصلاحات نوین در پرتو تحولات فوق‌الذکر داشت به عدم شکل‌گیری صف مستقل طبقه‌ی کارگر و سنت‌گیری و سازماندهی طبقه و توده‌ها جهت کسب انقلابی قدرت بوسیله‌ی پرولتاریا منجر شده‌است. این برداشت و انطباق مکانیکی رفرمیستی آن، یکی از وجوه انحراف استراتژیک حزب در جریان انقلاب بهمن ۵۷ و سالهای پس از آن به حساب می‌آید.

ما با ابهام‌گرایی‌ها و مانورهای گمراه‌کننده‌ی ارگان مرکزی حزب<sup>۱۱</sup> در مورد تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی و تحریف اپورتونیستی آن قاطعانه مقابله می‌کنیم و فراگیری و انطباق خلاق این تئوری را با تکیه بر آخرین دستاوردهای تئوریک و پراتیک جنبش انقلابی ایران و جهان بر شرایط مشخصی جامعه‌ی ایران، یکی از وظایف مهم گردانهای جنبش می‌دانیم.

#### ۷- هویت ما:

ما بمتابه بخشی از "کادرها و اعضا مبارز حزب توده ایران" که چه قبل و چه در حال حاضر از موجودیت برآمده از "کنفرانس ملی" گسسته‌ایم، خود را، جزئی از نیروهای انقلابی انفصالی از حزب می‌دانیم و مجموعه‌ی این نیروهای انفصالی را با سه محور مشخص می‌شناسیم:

الف - حاملین تجربه‌ی غنی مبارزه با اپورتونیسم راست متشکل

ب - حاملین تجربه‌ی مبارزه درون توده‌ها با نفی انحرافات در این مبارزه،

ج - حاملین درک واقعی از ضرورت هژمونی طبقه‌ی کارگر بر انقلاب ایران در پرتو درک عمیق از نفی دیالکتیکی سیاست رفرمیستی که خود مجری آن بوده‌ایم.

- ما ادغام فردی یا گروهی کادرها و اعضا انفصالی به گروههای سیاسی دیگر را تا زمانیکه آلترناتیو جنبش بلوغ لازم را کسب نکرده باشد، در مقطع فعلی زودرس می‌دانیم و درعین حال خود را نظری بی‌طرفی طرف در شکل‌گیری این آلترناتیو نمی‌دانیم.

- ما از موضع تفاهم اصولی با نیروهای اصیل مارکسیست - لنینیست برخوردار کرده و ضمن همکاری فعال با آنها در عرصه‌ی مبارزه، کلیه‌ی تجارب و انرژی درونی خویش را در راه تدوین استراتژی و تاکتیک و شکل‌گیری نهائی پیشاهنگ سیاسی پرولتاریا بکار خواهیم گرفت.

- شعار مقطعی سازمانی ما در شرایط فعلی عبارتست از "تشکیل کنفرانس سراسری کادرها و اعضا مبارز انفصالی از حزب توده ایران" برای تدوین مبانی فکری و سازمانی مان.

- ما تدوین پلتفرم خویش را موقوف به تشکیل کنفرانس مربوط می‌نمائیم، ساسه‌ی ما تنها بیان مختصات عمومی پلتفرم ما می‌باشد.

برد استراتژیک حرکت مستقل ما از سایر گردانهای جنبش کمونیستی تا شکل‌گیری خطوط اساسی وحدت پیشاهنگ سیاسی پرولتاریا می‌باشد و تلاش ما این خواهد بود که در لحظه‌ی بلوغ آلترناتیو جنبش، با پیوستن دسته‌جمعی به آن، نیرو و توان خود را در خدمت نفوس امر وحدت بخارنیریم.

- ما از بررسی نقادانه‌ی گذشته از طرف رفقا صورت می‌گیرد و از درس‌هایی که از پراتیک درآینده خواهیم آموخت با اعتماد به نفس بیشتری به وظایف آبنده‌ی خود در راه اعتلای جنبش عمل خواهیم کرد.

## پایان سخن

ما راه خود را در جریان مبارزه‌ای دشوار و طولانی برگزیده‌ایم. فرد فرد ما بمثابة یک کمونیست بسان هر مبارز انقلابی، همگام با شناخت خویش و نه جلوتر از آن حرکت کرده‌ایم. اگر به نتایج مشترکی رسیده‌ایم، این را باید نتیجه‌ی عینیت اپورتونیزم راست و بوروکراتیزم تشکیلاتی ضدلنینی در حزب دانست؛ و اگر امروز به حرکت جمعی دست زده‌ایم، این دیگر محصول تبدیل روندهای کمی به کیفی در مقطع تاریخی "کنفرانس ملی" و بن بست کامل مبارزه‌ی درون حزبی سالم و اساسا بن بست تاریخی حزب توده ایران است.

مبارزات و کشاکشهای درون حزبی در سازمانهای حزبی ما، در آستانه‌ی تشکیل پلنوم ۱۹ ("کنفرانس ملی") حدت گرفت و شناخت‌های انباشت شده به حرکت جمعی در حوزه‌های حزبی بدل شدند. در حوزه‌ها افشاگریها شد و انتقادات اصولی طرح گشت و این خودبخود به پروسه‌ی شکل‌گیری نقطه نظرات اعضاء مبارز، نیروی عظیمی بخشید. "رهبری" حزب بدون در نظر گرفتن انتقادات اعضاء حوزه‌ها و با زیرپا گذاشتن وعده‌ی خود در رسیدگی به آنها از طریق کمیسیون بررسی شکایات و ارجاع آنها به پلنوم ۱۹، با انتخاب معیارهای غیراصولی و در تعارض با اراده‌ی بخش بزرگی از اعضاء حوزه‌ها، کاروانی را روانه‌ی "کنفرانس ملی" کرد که در اکثریت خود نه می‌خواست و نه می‌توانست بیانگر اراده و نماینده‌ی فکری اعضا سازمانهای حزبی ما باشد.

شناخت عام ما از مسائل فکری و نظری و تشکیلاتی جنبش و در مجموعه‌ی کل حزب با شناخت مان از سیر حوادث در سازمان‌های حزبی محلی خویش بمثابة جزئی از کل حزب ترکیب شده و سرانجام ما را به موضع امروزین مان رساند.

ما با شناخت کامل از مجموع شرایط، بدور از احساسات و با درک علمی از واقعیات امروزی جنبش راه خود را از موجودیت برآمده از "کنفرانس ملی" جدایی‌سازیم.

راه ما جدا از راه کمونیستهای اصیل ایران نیست و بی‌تردید راهی است دشوار، طولانی و پرفراز و نشیب. ولی شکی نیست که محتوای حرکت ما عین وحدت بر مبنای اصول مارکسیستی - لنینیستی و انترناسیونالیسم پرولتری است. زیرا وحدت غیراصولی، خود تفرقه می‌باشد.

ما برای حرکت در این راه پرفراز و نشیب، چاره‌ای جز تکیه بر یکدیگر نداریم و از اینرو بعنوان اولین گام، باید زخمهای ناشی از بحران اعتماد درون حزب را که بویژه به تقصیر "رهبران" حزب عمیق‌تر شده، التیام بخشیم.

ما در زندگی و کار خود می‌کوشیم نمونه‌ای از اشتیاق و پایداری در دستیابی به اهداف و فروتنی لنینی و خدمتگزاری به خلق باشیم.

- درود بر طبقه‌ی کارگر قهرمان ایران، پیشاهنگ جنبش انقلابی میهنمان!  
- در اهتزاز باد پرچم پرافتخار مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری!  
- هرچه توانمندتر باد اردوگاه جهانی سوسیالیسم و در راس آن کشور شوراهای زنده باد جنبش کمونیستی و کارگری!  
- مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا!  
- سرنگون باد رژیم ارتجاعی و ضد خلقی جمهوری اسلامی!  
- پیش بسوی طرد قطعی کلبه‌ی مظاهر انحرافی راست و "چپ" بویژه اپورتونیسم راست از جنبش کمونیستی ایران!  
- پیش بسوی وحدت اصولی گردان‌های مارکسیست - لنینیست ایران!  
- پیش بسوی تدارک و تشکیل کنفرانس سراسری کادرها و اعضا مبارز انفصالی از حزب توده ایران، برای تدوین مبانی فکری و سازمانی خویش!

۱۳۶۵ر۳ر۲۵

۱۹۸۶ر۶ر۱۵